



ڈاکٹر ذاکر حسین لائبریری

DR. ZAKIR HUSAIN LIBRARY

JAMIA MILLIA ISLAMIA
JAMIA NAGAR

NEW DELHI

CALL NO. _____

Accession No. _____

۳۹
۲۹

اقبال نامہ جہانگیر

جلد سوم

از معتمد خاں بخش

۱۰۳۷

فردی که در این دنیا است و در آنجا که او است
آنها را در این دنیا و در آنجا که او است
عزیزان و کسان آمده که در این دنیا
بسیار است و در این دنیا که او است
فردی که در این دنیا است و در آنجا که او است
او است و در این دنیا که او است
که در این دنیا که او است
فردی که در این دنیا است و در آنجا که او است
ای جوان کنی و در این دنیا که او است
سکه که در این دنیا که او است
که در این دنیا که او است
که در این دنیا که او است
خوابیدند که در این دنیا که او است
دشت که در این دنیا که او است
به کار بستند که در این دنیا که او است

سایه نبوی گشته نورش همه عالم را
در غمش ملکات لایق میباید آمد و مطهران را
سیدها قند و روز جزایک در خواجه شمس الدین محمد زین العابدین از راه ای دور کلام
موفقت نمودند ما مردم را ازین انوار کمالی که در کتب باطنی است حاصل سارگشته اند و در خود
قدسی است آن حسین جلاص را نور چشم استند ازیکه در انوار و نورانی از درگاه
نوریند و او همون سعادت و در رفقه حق باز خود را در گاه و الا که سیدین خط
حی ساسر سید روح آمد در اندک مرتبه بحضرت صبح ساریند و بحضرت زین العابدین
نورانی است و زارت سیدی که ای شد ولی عراق حضرت دیوانه است و کفایت خود کرد پس الام
انگ آصفیان خود بود نظر بر باطن است هم زین العابدین است و داشت برین زین العابدین
از بر چه مندر در بهیمه نعمت نفس که تزیین و تجمیع است شعر را چون گفت و شعر را سید
تا که آن بود شوقی که در محراب و نشین گفته شعری است در درو و عجب است در کجا
پوشیده می گویند در روشن صامت در چشم رخ آرازمی حومی در شسته است
مطالع صامت در روشن جهان هست که گویند پیوسته از همه شکر است از شوق ای که
انجا دید فریاد مرا ای غم از دست افتاد دو کس را در میان خطر آن که زین العابدین
تا دانه هر جا که خودت سعی گویند ز جان غم بها افتاد اند شماره
میچوید صبح میان امانت دار کج ای جوان لبالب کوزه صاف زهر در

تعمیرت قرار می اورداده پس بعد جوان برشته عطف غنا نمود هر گاه می شود که گویان
گرفت و در بنار راه از خود اگر غوغا هر گز نشی می آید مایل در امانت کرده در سال
با کس بیاید بخواهد از دود دل بطوبان اندیش بگذرد طی راه او با می بود مخصوصا
سودا گرمی و طول این در شایع هر چه نظرش در می آید متعجب است که سیر این خوب میاید
و سایر بار اسواران خسته کرده سگرت قصدا دلاورزان که توطی لاهور بود در مقام
باین پست خرد کردن خسته و خنده فریزدان خون را آب چون که زمین رقیق بر
تمامه متوجه لاهور شده همیشه از در کھار لاهور در کجایم قسمه در بیج باره بداند
عده از هم دیوانان امیر که کلمه ایست متوجه درگاه بود در لاهور می آید و دلاورزان
حقیقت در آن دوران خسته و خوار نشین بودند و او توفیق بر سر از فرزندان از کج
کوه پنده خور و دلاورزان در آن وقت نایب با محمد دلاورزان کج لاهور است
در دیش رفته خسته و دراز بید و خسته و دور احکام الفی را خطاب داده دیوان خود کرد
رسیدت از همه ما تر می است نموده کج است لاهور خسته از بار کشنده شیخ و بر سر در سال
او دینش و تو زک بریت و امیر لاهور ادعای تاجان از خصوصیت که کشیج داشتند و نهایی عمل
مورد صید شده و او را نماند و آنجا می قسم می کشند و عرض نمودند که هیچ فرزند به ۱۳۹۰
خسته و از پیش انداخته نمرد و دو قصد کرض لبو میکند و الا هرگاه خود را با و بر دکان

بعد از آنکه حضرت خدیجه و فرزند خود را که عمرها در وقت با خود داشت با سیستان بردی او
سفر نمودند و در آن سفر که حضور اقا در سیستان از آنجا که حضرت حضرت با ما بر اسیاب است جوانی
به نام روزگار است نوح و فرزند سیاسع بهمان رسد حضرت با ما بر اسیاب است جوانی
اقبال بر اینجمله متوجه عرصه کارزار شد و چون آن شخص نبود که خبر و کلام کردی او
نموده راجه بایزرا که از زمین معتبر گویستاق ^{دوران} گشت بدان گشت فرستادند که هر
وزان گشته با دیده ضلالت آگاسی باید کام و کیر است از او را بدست آوردن که سیخ بل میدان
را و پیش از با فردی که هر دو آمده بود و در همه عتبت از آن گشته بود که من صور معرکه بود
پس است سیخ از حرم خود بر آمد هم و مک و دره لیس با دمای قبال بود حضرت فرود آمدن
سیخ را در اعوش طفت گرفته غایت و غمت که بر کرد و خشم او گرفته بود و در
دش و در شمشیر بگرزیده و در کینه و در لفظ او بود که در بد خون در حیران
زده سیال تا از ناورد نگاه را من گشته با دیده او را گشته از بران خود و کمان
جندی از افاقان که رفیق طریق نبی و ضلالت بودند گشته که ولایت سیان دور کرد
که در آن گشته دست تاخت و تاراج کرده سیان در اختلاف اگر آید باشد و اگر
کار می از پیش رفتن و نعم و الا سجد و ولایت شرفه با بد رفت و مگر است که از راه
مانک نیز معانیت و بدوی شمارسد و درین سیر دورندگان حضرت را کی باشد

که همه محبت و مهربانی را از شما باز دارند و در حسن ما کفایت که این که
شما را بجانب کابل بایستد که چه در آب و درم در آن خود و کمی نیست و با این که در
در قلمه رتاس موجود است محو کردن کند و در آنها آماده و دوازده هزار کوز
کار آمدن در خدمت شما فراموشی نهد اگر شاه از بی گناهی سید ملک را آماده ام
و اگر محمد و در با شما از آن در آن محمد در کار در حسن آنها از نیت و با بولر
خوار هم بود و تا آنکه لغت از آنها نماند لغت سر حرج کشا کرد و در دوس و گنا
و نیت ایشان عالمی بود که بیادری صوری کابل فتح میدود و گنای
که کابل باشد هر قدر که خواهد سامان می تواند کرد و منع بد ایشان خواهد بود
جهان یک روزه در رتاس و درم یکس مکرم خون عثمان است و در بعضی
آن بسیار گشته روزگار برده بود که کش از امیر و دست و افغان صد کرده
سخت نهد و ستان حیرت او بار گشته خرد و ناس یک نوبت که از آن خسار
عبور نموده خود را رتاس رساند چون در طرف ممالک زمین رفته بود و در
حاکم در آن و کرد و در آن و غره ارشد و معلوم جوی خرد در بعضی هر جا زواری
ظاهر شود و سی در گرفتن او نماند لاجرم در گذر با احتیاط و تا کند یا رفته
مگذر تا بیور رفته خوانسته که از آن کوز عبود میاید بر خرد رود نمودند که بیور

تشنه من یکس از چهار پیرین نماید و بیاضی و کدشت و در اوج رحم را که کدشت
شده بر دور بند یکدند از غایت بی کدشت بر روی کشیده و کدشته و بار بار
تسبیح یا روزه پنجه طویلت داشته و پیش می ق: میخورد از روز و آشت زدن ماند
و در روز مکر علم شد که از پوستش را آورند در یک کسار در گرم بیمار در پوستش نماید
هر حال جان بر و چون در بر کینه بیرون و آل شخ فنج کرده بود که لاله کسار
تمام بر کینه آب است بر طبع آب موم فرموده که بر کینه غایت کرد و در پنج عدد بر کینه
سر مدنی یا ت و کینه است و عورت حکم شد که در این مرزا که مران و کینه در روز
در آن وقت کرده جمع از محمدان بیاض بخت را که خسرو و بن طاق لغی و در کدشته
با نام عورت پر در که کند در اوراق سفید کدشته ذکر یافته که کسار براده بر روز
بفوی (از بهادران عرصه شهاست به تنجه ملک زانامین شد و چون کسار
خسرو و بیرون آمد علم شده بود که جمع است ما را بر سر کینه که تخته خود با صغیران
سوجه در آن خلاصه ذکر آن کرد و در وقت که در کینه نهان بیرون و طغای از خرج خسرو
مکرم فرمودند که فرسخ آن عورت نموده عازم درگاه والا شود و روز چهارم تسبیح
ماه محرم مبارک داخل شد لا هوش زنده و خسرو را فضل نشانید در میان در آن کدشته
تا در زمان خود را با آن عورت درین از عیان زانت کسار عورت بر کدشته

استماع جمالی بد که حسین بنان شام حاکم برات خبر شنید که در حدوت خورشید و کور
شیر و شیشه حاکم فرزند و ملک پیا را سحر کرده گرفته باشد و خواست بر سر فرزند آید و نمود
محرره ننوده و سنا و پیکان با سحرها ایصال روضا افزون باشو که اینج باره و تمام معانی
حق داری بر دهنم مردانه پائی نعمت نشنوده و بالائی از پیکانی که به حسن خود قرار داده
که عینم از بیرون مجلس او در مشا بد نماید و در راه میوه هرگز نگرفته و سر بر سر بیاید و
میخورد و کوه کوشه کوشه که پنهان ده عینم را میجوید و تصور کند و یوسه سر در طرت خورالقمه
در راه فریاد بر میزند داده و قاعله و مقابله بیرون میجوید که آثار غلبه دست در طایر بیازد
و بعد از استماع آن خبر حضرت شایسته بیچ جمعی از اهل او مینمودند که در آن زمان خان تریان
و کشته نیک کابلی فریاد میبرد و خان از آنکه کوه در سرداری فرزندان ناری اوله در راه
زخان بگویند شاه یکسختان تعیین فرمودند تا آنجا تا شاه عباس در راه رسید
رسیدند و شنیدند در می نام آنها میجوید نیک پائی فوت داده که دست از قلعه باز نداشتند هرگز
سجائی و تمام خود شایسته و فرمود که حسن نیک لنگر را از کوه قلعه بخرند آنج خود کوه
شدگان حضرت رود در راه که در غنایان در دست و کتانی کوشه شده که کوه ایستگاه
بسیار از آنکه افواج همایک بر قلعه بار رسد لنگر و کتانی کوشه را که میوه نمودند و بارگشت
حسن نیک بگور درگاه و الا امن دولت زمین بوسد و کتانی کوشه در دست برداران

حکم می شد که از وقت برافروختن و شاه بکلیان روزه درگاه داران شد و بعد از سه گاه
 نوزاد فرموده و فرمود که از غاری لطیف بود و در چشم مرتضی کبیر است که نام ما هم بر او است
 و هم قید از او نجات یافتند که در کتب معتبره درین تاریخ مشاهده
 برود و نیز می رسد که در کتب معتبره مشاهده می شود که در کتب معتبره
 در آن کتابها هم در آنجا آورده است که درین نام برای سیر و تفریح
 که نوکران خانان علیهم السلام بود در آنجا مشاهده می شود که در آنجا
 به سیرت ایشان هر یک در وقت و در آنجا مشاهده می شود که در آنجا
 در آنجا حکم بر راه آمده و دولت زمین کس نیست و همه سیرت را در آنجا
 معلوم می دانستند که در آنجا مشاهده می شود که در آنجا
 به صورتی که در آنجا مشاهده می شود که در آنجا
 زانند و سیرت را در آنجا مشاهده می شود که در آنجا
 لطف نمودند و در آنجا مشاهده می شود که در آنجا
 است و فرموده که در آنجا مشاهده می شود که در آنجا
 عزت بود و ظاهر شدن که در آنجا مشاهده می شود که در آنجا
 خاندان در وقت و عین حضرت عیسی است که در آنجا مشاهده می شود که در آنجا

بکرم که در آن جمیع در آنجا باشد اما چون گفت آن می شناسد که کجاست
در مدی و در آنجا می آید و بود و با این حال مصاب بودی بطور حال و در هر دو حالت
مسدود که در آنجا بود و با این حال مصاب بودی بطور حال و در هر دو حالت
که بر اید و اینان نوشته اند و وقت هیچ فرود که است کرده است که زبان
و در خطر روی کاغذ ملک روی دیگر سیه کرده بود و در میان هر دو نوشته است
مهمتر از آنست یعنی در مو نوشته بود که است از آن نماند از آن در آن
از آن در آن نوشته است بعد از آنکه در آنجا بود و در آنجا بود
از آن دو خواهد که با هم بود و در آنجا بود و در آنجا بود
و در آنجا بود که با هم بود و در آنجا بود و در آنجا بود
نوشته است که در آنجا بود که با هم بود و در آنجا بود
استاد می پایه سر صلافت و با این وطن که نوشته است که در آنجا بود
سر خرد استحقاق انواع و اقسام است و در آنجا بود که با هم بود
استاد می پایه سر صلافت و با این وطن که نوشته است که در آنجا بود
درین مقام که طبعش طوی باشد هراده سلطان روزی که در آنجا بود
و بعد از آن طبعش طوی باشد هراده سلطان روزی که در آنجا بود

نیزه که از کجایان میاید و چه جانیست که در آن کس که از آنجا میاید
و شش روز داشت طرکها در چشمه عنان میدادند و سلطه را میبردند و میبردند
با قصد و اشتاد و بیکه جاندار اندر کوی و وقتا که کوی و بیکه که در کوره خود را میخواستند
ز کوی که از همه کلاستر بود ازین فرمودند روزی بیست چهار مرتبه آمد که بیست و یک روز از آنجا
و قیقا کوی دو مرتبه بیست و یک مرتبه که بیست و یک مرتبه فرمایان باشد که و چهارده مرتبه که
و دو ارد مهر خوسان باشد در شمال این حال از یوهن و یوهن از این صیغه
بسیار جاه و جلال رسیده که همانا که قیقا خان نامدار که تمام گویا در این زمان عمر آن
مبارزت چهار مرتبه که خان زرد پشته نامان کرده اعلام فتح و فردی
را از آن تکلیف او آن صحای عدم گردید
روز چارشنبه مرتبه در جم ذی قعدة برابر و با نرود و عید (فغان جهانتا) بخانه
سرف خویش سعادت بخوار از راه فرمود و سال دوم از جلوس آمدن کویا در
اغاز شد جشن نوروز همان امروز که استیقا وقت در جشن عا ما و آن هر چه
جهان و جهان سلطان هم زنده شد بهراری غایت آورده علم و فغان توان
رحمت روز و نفع شهری حمیم به است مسعود و زمان محمود در این صورت است

دوستان این صفت برین است که - اما در او که در خون موکرات صورتش
را که در او سوسوی دکن برسد و شایراده و با عهد استغالی را در توری نیست صفی را بر عمل
ایشان همیشه و انعامت خود را ایشان حال او در مورد خطاب شکر فکری ختم شده
بعد از عکس جا گیر او در نمودن که لطف نموده بر صورت رشتار خون کوه
که طبعش غمخوار و کوهس طبع مجبور و مغلوب است در وقت حضرت قطب الدین خان را در
رفته بود که اگر بر جاده هواست و سدا نیست قدم بیبر بحال نمود در دالار دهم در گاه
والا سازد و اگر در آمدن تعقل نماید بزرگ است اتفاقا در این امر از طرف سید که بحال
در مسئله نوشته بحضور طبعه نمود و در عود می دور از کس او دیده اند شمانی فاشد
راه داد و نظر از بن خان این وقت قابل حورین برین معارفه بود و در آن
بسیار شکر فکری متور بود شده او از آمدن قطب الدین خان و فوفانده رسم قتل
با وجود و در راسته رسیده در وقت ملاقات مردم هجوم آورده دور او را فرود گرفته چون
از روی آسمان قطب الدین بر مسئله شکر او در راه فرگفت که این چه پیش تو ک و طرز
سلوک است خان مردم را مانع این متهنبا با او همراه شد و شکر فکری بخش رود و از چهره
حال القش غدیری استیاض نموده پیش از آنکه دیگری دست کار در دم دگر است که
برگم قطب الدین زخم کاری را در جانی روده و چشایی او برون نهاد و او در دود

تلاکیم درین خواجگه تهنیت در آن کوه حسی بود در سید محمد و در این
چهار تنی را روزی در آن کوه حسی بود در آن کوه حسی بود در آن کوه حسی بود
در طول یک و نیم در عرض محسوس و در آن کوه حسی بود در آن کوه حسی بود
در چهار ربع حسن و نصف بود در آن کوه حسی بود در آن کوه حسی بود
و چون آن در روستا بود تا بوی بیطر در آن کوه حسی بود در آن کوه حسی بود
و دیگر که این کوه را بقاعده خوانند و در آن کوه حسی بود در آن کوه حسی بود
که این کوه با لای تهنیت از آن کوه حسی بود در آن کوه حسی بود
از زمین جداست و در آن کوه حسی بود در آن کوه حسی بود
در پای منی اوست چنانکه رسم در میان بها و در آن کوه حسی بود
با آن کوه حسی که در آن کوه حسی بود در آن کوه حسی بود
تا نیمه غایت بود آنست و با آن کوه حسی بود در آن کوه حسی بود
در میان که در آن کوه حسی بود در آن کوه حسی بود
تخصص و کتی پیری را از دمی او در آن کوه حسی بود در آن کوه حسی بود
پرسیدم گفت از این در آن کوه حسی بود در آن کوه حسی بود
اس در آن کوه حسی بود در آن کوه حسی بود در آن کوه حسی بود

عالم و حکم از حقان و اوج سر خود در دیوشت آنحضرت بکیم فتح آمد و در حکم او هیچ بی طاعتی نماند
در میان خود هر دو حکم فتح آمد ^{باین} بطه و دست قوی بود و در وی از روزی که خیزد از ارضه ص
را آورده بسطت بر او نه محمد ^{سلف} سلف را و در اول شهر آنجا که همان شد و در
اعت زحان را که در حاکم مردم او بود در صورت خود خور و راه داشت با خود هر روز
و مقرر نمودند که هر کسی را که بخواهد خود را آوردند نزد وی بگویند در صورت که در آنجا ماند
خبر و زینت آنجا که او دستند در طول روز همان نام او است شود و در آنجا
این حکم را مردم دانستند و آنکه در آنجا هر چه که در آنجا بود و در
در آنجا آنرا در آنجا که می دانستند و راه ایشان و او طلب و زکین و در آنجا
که در آنجا راه نصه آنحضرت کرده خور و از ارضه را آورده ^{عالم} فتنه و در آنجا
انواعی که از آنجا بر وجهی که در فغانی خوش گنسیده به نمونی فغانی حواله وی دیوان هر چه
حیران و جهانسان سلطان خرم را از آنجا که آگاه است و او را هم و که در آنجا
عالم و حال از آنجا فتنه و عوض این ناچار آمده است هر چه که در آنجا
رفته حقیقت را مودع باشند و معانی از حال صفات نیز خزانة در آنجا
و آنکه نموده بودند که در آنجا با آنکه در آنجا هر چه که در آنجا
محل را آنجا که صلاحی از طلبند و او در آنجا هر چه که در آنجا

حضرت ابوبکر از شاهزاده کشیده بود و در بیان از مردم و در میان منور و مشهور است که گویند
آنچه بدان برل غمناک بود و حرف را اهل بیعت با علی بود که است بر سر و بیان
نگین است حکم حضرتان خون گرفته بودند که از آنها مرز افروز بود و در کوی تاریخ
که درین روزی از عراق آمدن لوکر که برزده بر سر است ده بود و در میان عرض کرد
یک ازها نوید جان کشی مطهری را نوشتند و نوشت که عیسی از در واقع عرض کرد
حکم اقدس شد از زخم را قول داده باز بر کسی او بعد از ایشان بنام عیسی شروع
شویط سرور است و عیسی است نور الدین و همف خات مرجع و تهرانی در اهل الدوله
و نهی است از خان و بدیع ریحان را برادر کشیدند صلوات الله علیهم و علی آله
و دوام بخش و باز کسی در نه کار بر اثری ممکنه صورت است که نوشته مدوی است
سند و بنامه و در حکم است که برادرش اندازد و اموال است و خیال خلق را جمله
اگر صفحان در آن روز که در میان برسدی از خود کشیده فاندی حاصل اندک او سز
سوز در رکنین بیانی و در باب حکم فتح است که در آتش سرور و زنده نگردد و در آید
و منزل منزل با من بودی آورده باشند از غنای آنکه قاسم یک در میان است
سروری زینت و با حکم فتح است که در ظاهر هر که در ذری او را بنا دو جوهر مشرب
ساخته عرض بود که در کفانی که سرور راه سعادت کم کرده آورده است او را شش فتح است

در بجز در میان مردم بود و چاره باریده نیز نموده در هر دو که در قضای هر دو که در آن در ایستادند
و نیز بمان همراه نوده می طبت می نمودند در سال ناله خه فال صبه مرز مطلق سن سلطان
میر این مردم نیز از این شاه اصل صوفی بجهت زنده کرده عالم عالی است سلطان خرم کج
فرموده بیجا هر اردن نه بوی مس کرم ساجی در آنکه استند نیا و بیاه و تفریح
بجز از نزد است بجز در روز و در حال که نخواهد بود در دستم خان ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص
و نور دیده مرسته کرد چون مرکز فوکل رسید که تمام سن مسکری که همراه سایر لایه بود
نیم ماهه منتسب می نمود و نهاداران در کمال شکر با فرام آورده با بعضی از خیریه خرم
حیات دنیا ایش نهاده دم استخوان او امکان بر میزند ها بجز با با دوزده هزار
نور و دیگر که بیست خان با سه و حاجی ایی او نیک و سلام اند عرس بر روز سه بار عرس
حاکم جوینده و سنول از آنکه بودند گویند و مردان زاده بعین فرمودند و نوبت ص ص ص ص
و گوشتی در ص
در ارم اقبال ص حکم شد که نزد عید خا شسته از جمله دوزده هزار بود که شصت رانیا
مقتول می گردند چهار هزار از دوزخه در روز احدین و مئذ و کجا کجا رسا سن با معاد نماید
درین تاریخ مگر کجا همان سگوه نغم کجا استوب رکته ری گفت فرمود
سهم از سوزن روز نینه مین و چهارم ماه در حرم مراد و نهری سوز

کشته و فرزندت را بر نفس من برون کن و در کمال کینه و کینه منیت با من فرجی
فرجی که اغراضش پیش نوزاد در کینه و کینه منیت با من فرجی که اغراضش
بودنشان سعادت است و غایت لطیف است در سال از هر ایام و خصوصاً در ماه محرم
کمال مباح حاصل رسد که در این جهان و با یاران نیست نه کسی در زمان دروای اربابان
برده و نه پیران عالم که چون مجروحان را تحت دولت سر نه از اعا سبک است تا چه سال
تقانون عدالت و طور است برین روزگار سر رسیده بر او دوش و هر بیوک مردم را از
و خرد داشت و آخر از بر روحانی و کوی است بر آنکه در کمالش و دولت نهاده در قدرت بود
که اطور رسیده نموده از بر نیکی است بر آنکه در کمالش و دولت نهاده در قدرت بود
از امرای او رسیده را که عهد با من دولت او در منزل دو هم از خون و حای فوجی و حای سیدی
دش ه کویک است توان یک ایگان آنکه این جامع بر او رسیده او می نامی شایع و نذر محمد سلطان
مرسده است پیشه و از بر نقل رسیده و در نهایی خاص و عام از اطور رسیده و اگر از آنجا
نقوت کرد و در حال از حال ایام قلخان و نذر محمد سلطان تحریک جدیدی از امرای او کرده
خروج کرده باری از یک تصرف در او رسیده و مجروحان هر چند در کینه و کینه منیت
اقال بی بریت دولت است و در هر که به سوی و و صلاح کا خود می باشد منعم علی
چون داشت که روزگار گشته و حکم رسیده کارش گشته تا کرد و در او رسیده و در کینه منیت

معدای بیهوش نیاید برود که هرگاه او در حال کمال از پیش خود شاه سزیم از او بگریزد و در حال
را که در تمام خون و طبع با هر چه که در ظاهر او نیست میزداد و نوس باشد و گفته بود که
و محسوس می نماید بود و در وقت سینه میزداد که روی در باغ خود محسوس نماید
تغذیه است که در آنجا جوی آب در میان مجلس عالی بود و در آن جویان فود خسته میماند
تخته جوی بر روی جوی کشیده بودند که مردم از دور و نزدیک آنجا قاتل دست و پا میزدند
گرفته میفرمودند و گویند که از جوی آب که در درونهای کهنه و یا میخانه که گفته شد در آن
در میان جوی خنجره شاه نیز میخواست نموده خود را از آب اجتناب میگردانیدند که بعد از آن طریق و
در دست خانرا گرفته آب بر او ریخته و با طعمه و بی چوبان بخانه و رخ در درون میماند که در آن
پادشاه دستور میخواست و چون از در میان بی دردی میخواستند دست او را بر آید بود در
فرمان را در آنجا عمل میگردانیدند و در وقت سینه و در آنجا میماند خود بعد از آنکه در جوی خود
رسیده شد تیرها فود میخواستند و حلق بر زخم کرده و اگر آنجا میماند و با نام فود حلق
در آمد در جوی میخواست خورد و آب بر سر حلقه بعد از سینه نقل رسید در سلطنت او شش سال
گشاید از غزای این قاتل که در مجلس است این لظهور آمد واقعه فوت بجای آمد که در آنجا
مهر که از یکتیمان روزگار بوده و آنچه فولاد کشید که در آنجا رکابند توانمند است در آنجا
نیز میگردانند و در وقت مجلس یاد مردم در درون نهاد مبارک نفس بود و در آنجا در حلقه است

و از روی با ایشان ...
ای ...
میت ...
مساز ...
عبادت ...
محلای ...
در سوخت ...
دای ...
ساخت ...
که محمد ...
شیخ ...
محمود ...
و آنست ...

منه شروع و آنچه در میان گرفته شده در او در آن کوه بود و در او در آن کوه بود
کار بر روی سپیده یا بدشما شکر دوت من تو به دور او آنگه آن سه که است و در
هر وقت که در این راه بوده با خود متوجه گشته و همین که نه می شد که در دست و تنگ می گشت و در
رکود او در آن راه آمد و در آن راه هر چه که می بود با خود می برد و هر چه که می بود در آن راه
سخن نیزی از اضطراب و هول جان با خود می برد و در آن راه هر چه که می بود در آن راه
روز و زره قطعه در آن راه بود و او با غنای یک از راه و آنچه که در آن راه بود و او در آن راه
مورد آن گشت و رساننده و نوزده و پنجاه آن روانه کرد و در آن راه هر چه که می بود در آن راه
با دست سر آمد و در آن راه بود و در آن راه هر چه که می بود در آن راه
از هیچ گاه ندان خبر و حرکت اش در کوه کوه با فضیلت آن رسیده و سخن نیزی بود که گشتی
نشر نمود و با فضیلت آن رساننده و هر چه که در آن راه بود و در آن راه هر چه که می بود در آن راه
منت و فضیلت آن با عضا و جمال فی رمال موصوفه است حال آن گروه و چشم الهی بسته شد و چون
آمدن فضیلت آن بوی رسید قطعه را یکی از مستعدان خود برده با جمعی از مورسانه که کرد او
فراهم آمدن بود و مقدم او را بر سر نهاده و در کنار آن پس بر عرصه نازت گشته و از آنجا که قبالت
روز افزون می شد و همه وقت ترس حال در آنجا که بسیار است با یک زد و خوردی گشت
خیال آن از هم گشت و دیگر بازه قدم او را در درون قلعه نهاد و لیکن از آنجا که نتوانست

و سرسبز کرد و بند دانه تریب بر سرش نهاده تا که زخمها لغو شد و دست صفا کرد و نه لای لای گمان بر
درگاه نمود کرده بر بانوی معاد است بود در الجود و شش شست و دو قوی این حمل لفاق
و به در شست و گمانان کرده بدرگاه و الا سر و دست شست مای خورد از میان گشته مذخر
حاجت گمان داشت که آنچه شد از لفاق خاشاک است با آب شست و با مسکه بر او مالیدند
با او را بدرگاه طلب نموده این پوست در بر او خورد ای شست و شکر دکن مقور را بر او نمود
نوسی هزار کور و خورد کوبیده سفیدی مقور را در شست تا نیمه قبال روز از خون نشانی
مرض دور و پاک ماند و شام را که در برف غنیمت شش شست و قطع را بر او آرد و
ضبط نسق سر حد ناماید دلالت بجای کور را که در کور عیال است ضمیر مالک محو در سزا و
اسجد شست و در تن بر کور نسق شسته در هزار سعادت کور نسق محو در ایام بود و
درگاه ناما در چون با این حد رسید و بود از خاشاکان در برخی صلاح دولت شود در
در کاش که گمانان تقوی است صفی ما را درگاه و الا طلب نمود در روز پنج شش طوی
با در سزا و بند قبال سلطان خرم با صیغه حسن فرزند صورا را کتی است و حوزت
با جهان جهان نشط و کار در کنترل سزا و تشریف رده مجلس در خور این شست
فرمودند و با کبری از امر جنت غایت شد چون مهم دکن ازلی تها امر او لغو
در عقده توقف افتاد و عساکر کمال حال ما به بر بانوی معاد است بود و خای اعظم را

مگر در وقتیکه یکی را که شامسین میستیدید بر او استه بود زخم زده کجای خود
و باز سدی را بر کرده بر سر پاه نهادند و انوب پارس را بر سر پا گذاشته بود سینه
و هسته پدیدار دست داشت شاهزاده حاجی سلطان خود میستیدید
همای دولت این حکم استاده بودند در راه آن دو گذرند از آنست محضت است
زیجات و حضرت شاهان سر شاه العوام ماسه را از گردن دست نعل از محوی دست
و نان او گذشت و همای تعکسش از در زهات و غوا او شد و جمع کرد استاده
متوجه دنیا بود در هم خوردند و حضرت از صد بهشت و همای مردم کردیم
رفت افتادند و نموده اند که دو کس از آنها با برینه فتنه کرده کشته و دیگر عمارت
کجا و اول باز خود را استه استاده در نوبت شرمزدی که در طرف
و صد نمود او برای سیم پایی با کشته بشیر متوجه کشت و شرمزدی است او کشت و او را
خوبی که در دست داشت دو بار در دست بر سر شرمزد کوفت و شرمزد از زمین آمد ختم
هر دو شمشیر بدین گونه شروع در جاسدن کرد لیکه آن خوب و کشته شد که در دست
که کوشنهای او را بخار زد و انوب برای در میان برد دست بشیر کشته شده بود و لیکه
بالای پایش حمل کرده در نوبت شاهزاده بشیر دل شرمزدی کشته شد علف را آورده و کشته
شرمزد آورد و قضاوت انوب را می نظر مارک ایشان در کام و هست و کشته شده

در این سال که خاندان خود و ...
باز در واقع تا تمام کرد و ...
که خان دوران با سران ...
مصدوری از مزاربان خود و ...
منظور شده با مواردی که ...
قدرت خود را شهر را ...
شده از طرف کوبه و ...
حصار را به جهت ...
تیرخسخت را به ...
سول ...
علاقی ...
نادر ...
مموده ...
کاری ...
پوس ...

بهرین و من اولی است و در هر دو کتب در حدیثی که مذکور است که هر دو در
این در صورت گرفتن تحت و در میان آن خود در کتب احضرت است که در امور
دوستانه عتیق یک است و که از زینت کردی شاه همراهِ او از عراق بمن و در
درگاه مشتمل است و در سر نوشت دختر مرزانی یک است را که در بازار خود بمن بود
لوی است و نمودند و در آخر کتب همانکه نداشت با پوسته خطی که در هر دو کتب
زیده است و بعد از شویس از طرف در صورتیکه عالم حاکم است و در هر دو کتب
و حاکمیت کاران حاجت و کتب فی الدین خان در او این نوشته است و در هر دو کتب
و چون در افکن بخار و عمل تویش آورده با دیدم کرده که از طرف مقدماتی بخار
صده مرزانی است را که بعد از صلواتی از طرف خطای آن والد و در هر دو کتب
ساختند و حضرت شایع را از برای که از کتب فی الدین خان بخار است
بود در قیام سلطان یکم و والده فیروزش کعبه بود و در هر دو کتب
چون مقام سطوح کوه است و طلوع اخیر او در هر دو کتب
که آن خواب سید ارشد سادات ردی آورده دولت محمد است زمانه شاه اردشیر
هوس کل کرد امید خود با لید دارد هر سویم آورد بعد از آنکه آمد و در هر دو کتب
دو باشد با لید از هر کتبی است از برای دشمن نوزده جهان از هر دو کتب

مقرر کرده و در میان هر سه روز ملاقات نمودند و در آنجا با هم مشورت و قول کردند و در آنجا
سخت و بر محراب گردیدند و هر روزی که در طلب خود در میان هم مشورت نمودند و در آنجا
با انواع مزاج و در آنجا مشورت نمودند و در آنجا مشورت نمودند و در آنجا مشورت نمودند
انجام داده و در آنجا مشورت نمودند و در آنجا مشورت نمودند و در آنجا مشورت نمودند
سجای حاجی که در آنجا مشورت نمودند و در آنجا مشورت نمودند و در آنجا مشورت نمودند
نزد خویش و بنا بر آنکه در آنجا مشورت نمودند و در آنجا مشورت نمودند و در آنجا مشورت نمودند
نورم سدرت و در آنجا مشورت نمودند و در آنجا مشورت نمودند و در آنجا مشورت نمودند
کوشش جوانان و در آنجا مشورت نمودند و در آنجا مشورت نمودند و در آنجا مشورت نمودند
بیم نور جهان بادشاه بیکم زده و طغرای از این چنین سخن حکم عالم مبدع در جهان کام
بادشاه در فرقه زنده گاری کشید که از بادشاهی که باقی ماند مکرر نمود و در آنجا مشورت نمودند
بنور جهان بیکم از بادشاه بیکم زده و طغرای از این چنین سخن حکم عالم مبدع در جهان کام
بیکم چه بوسه هر جا کرده و عقده پیش آمد و در آنجا مشورت نمودند و در آنجا مشورت نمودند
مراد است در کس بر گاه او پناه برد از یکم بیکم و در آنجا مشورت نمودند و در آنجا مشورت نمودند
بقصد ثواب عروس کرده و در آنجا مشورت نمودند و در آنجا مشورت نمودند و در آنجا مشورت نمودند
بصد و خیر انصاف ثواب عروس کرده باشد در آنجا مشورت نمودند و در آنجا مشورت نمودند و در آنجا مشورت نمودند

دو ساله بود که از آنکه
صورتی بود که
بسیار بود

و در راه بس و بل ملازمان با وسای و بساده بود و در راه بود که
در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
تجربه عمل شد در هیچ شایخ نبود و او از آنکه که در این شهر که در این شهر که
آن دولت بود و در سر نشان این سعادت زمین کوس در ده شرفان اوج حال و صفت
اسلام خان شایخ بر قتل عثمان و بارگشتن آنروز و دم زاری افغان بر سره کون محمد احمد
بجای آنکه در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
طول آن در سبده هائی تا که می چهار صد و پنجاه کرده و عرض آن از کوههای
و در صد و پنجاه کرده جمع آن سخن گفت که در دم است که یک که در پنجاه
حلقه آنجا همیشه میقتد نیز او بود و یک بساده و مکرر شیل و جیان رخ بر پنجه از لوله می
و غیره و آنکه در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
لیکن جمع از اینها که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
آنحضرت اورا مکرر با عین اقبال مبارزتها اتفاق افتاد خصوصاً در تمام حکومت
جنگهای نایابان کرد و او اکتفا از منتهی بالجمیع درین لاکه که در این شهر که
سرازماری است فوجی سرداری شایخ عثمان تربیت نمود در سر عثمان نفس زونو
امرای می کرد که بصورت بودند شایخ عثمان و سردارم باره شایخ احمد و محمد خان در این

بسیار بود که
و پنجاه سال

نصفه

خوردن همه جان و کوزه نمک در کشته و این که در آن کوزه
بولان در آن کوزه نم زده و با در یک جریب در هر دو در کوزه
در یک و یکس جا کشته و کوفته شده زین صوفه در آن کوزه که در آن کوزه
خاک کین اولیو زبان کوکاخ این است و سوره و سوره کلاه که در آن کوزه
به آن کوزه که هر دو زبان زرم جوی حتی کشته شده که در آن کوزه
سوزن کوزه کوزه و در هر کوزه و سرفه باقی صوفه که در کوزه و در کوزه
آن کوزه است زاده کتبی که در آن کوزه که در آن کوزه و در آن کوزه
در آن کوزه که در آن کوزه که در آن کوزه که در آن کوزه که در آن کوزه
در آن کوزه که در آن کوزه که در آن کوزه که در آن کوزه که در آن کوزه
و یعنی در کوزه که در آن کوزه که در آن کوزه که در آن کوزه که در آن کوزه
مردانه کارزار کرده و اول که شهادت یافته که در آن کوزه که در آن کوزه
علیه هیچ خون تمام کشته رخا که در آن کوزه که در آن کوزه که در آن کوزه
داخلی صوفه شاد که در آن کوزه که در آن کوزه که در آن کوزه که در آن کوزه
ست پاش رود کشته خود برین هر آن است و چون بسیار فرورده و صوفه بود در روز
برین کوزه در کوزه و در کوزه و در کوزه و در کوزه و در کوزه و در کوزه

این بزم میان روضه موید نامش بود که در آن شب که در آن شب
که در روز دوشنبه در حواریان او را مصلحت و کشته ایم جان خود را بیک طرف
نورانی که حضوره ما گناه توبت کرده عثمان کشته شده و چون دو پیرانه سرب می
ساختند که نشاند و بی زبانه عثمان و میریسر او خاک ابا رفیق در کار خود بجای
مقاه را بر همانند در دشت با دل به تریش چیدن علی پیرا کرده است جمله مودت
از دلال لیکه فروری از ارادش ساخته آگاهی یافته شعیب خان را مصلحت کشته و دو جوان
منتهی بود که بی یمنه لیکه که تر دو مانده که در نخبر و کعبه شهد او نماز خوان
توبت و بی تو قوت ایضا و از اتفاق کشته معتمد جان که در آخر قطره از اراد
عظیم عالم بر معتمد جان در هر سه با کسمه جدا جدا جدا جدا لکنی تازه در در
سینه و شعیب خان امروز با همراه گرفته توفان کرده شناسافت چون در راه و
از عرش شعیب خان آگاه بنشینت خود را معتمد در یکت تا در کس زد و در جوانان
زنده پیغام که در دکه عثمان که عیاشی آنهمه کوشش داشتند و فدا و در کارها وجود
سکینت و حق با شاد از از ما کعبه کرد ما می بیند و زمان بیدرم اگر شعیب خان
قول بود غلام در گاه از راه سعادت خاد و دانسته روی همه بعد که شعیب خان نمانده
فردان عثمان را بر کشته بیگانه می کند شعیب خان و معتمد جان و دیگرند با دلا سا ایا

قاصد روزگار در کوهی از این کوه نبرد او با دیگران در آن روز و در آن روز
 در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
 با سلام خان نوشته و در این روز که او بیاید این تاریخ مناسبتی است که در آن روز
 شش هزار و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 سده بود و در آن روز که او بیاید این تاریخ مناسبتی است که در آن روز
 از سواد و در آن روز که او بیاید این تاریخ مناسبتی است که در آن روز
 رای اجناس گشای حسن تقاضا نمود که راه با شکوهی که در آن روز که او بیاید
 بر این روز راه برادر بدکن در آن روز که او بیاید این تاریخ مناسبتی است که در آن روز
 راه را به کسوس مالگر که در آن روز که او بیاید این تاریخ مناسبتی است که در آن روز
 بر گرفته بر این معنی از دو جانب غنیمت میان کردند و مان تو هر غایتی که غنیمت است
 عهد عهد حال ذکر کرده که نه ملک شمع در آمد ده هزار و در آن روز که او بیاید
 غایت غرور و غرور و غرور و غرور و غرور و غرور و غرور و غرور و غرور و غرور
 خویش کرده کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
 مردم کاری خود را با بشت و در این بسیار تقاضا عهد عهد حال وقت در روز و در آن روز
 ترا که از فکر و اندیشه تا و در آن روز که او بیاید این تاریخ مناسبتی است که در آن روز

بر این روز

عینه تمام کشته و در میان زنی که یک کجاست و چون از کوه فرود می آید و در غنیمت می رود
نویسند که بگویند که در آن و غیره که غنیمت و کوزه با جهاد آید و کشته و کوه را
آن کوه و کوه شاهی یاد گرفت و این غنیمت از خود و کوه شاهی یاد گرفت و در این راه هم کوه را
بر قریح با قریح میان غنیمت نمود و غیره آن نهاد در دزدی و دزد وی داد و چهار ای
مگر ز غنیمت این امر هر چه تقدیر گشت و دکن آن اورا در آید غنیمت از غنیمت بر خیزد و در غنیمت او را
بزرگ و در آن امر کسی نیست و در حراج حکمت او کلمات او بعد از چند روز زبان زخمی او و در حراج
شماره است که گفته شود و گفته که هیچ آسمان است بسیار جواب داده که حق فتح است اما
مدان زمانت در آن است یک نیز زمان خورده جان شاد و بعد از آن چون کوه را در آن کوه
بیاورد بخان از سر به بود بخان او با حطوف گشته و بعد از آن خان کلمات در آن غنیمت
راحم مالک و جان کوهمان و امر الام با او مگر را در سر راه زاری اندر آن خوبی و آن آری
نمود و آن را نیز گشته و عاوا ایما کشته تا براده پروتیر کشته شد فوی الام که اگر این
نویسند در آن غنیمت و غنیمت می نهادند که روزی را به ایوان صید می است از این
و حق ساسی کار حسیه از خلع و اثر ساسه خود مطلق کرد و چون ای در اکرام مسمع
جلال رسد خاطر از فریب کوشش و آب و کرا سید و نظام آن مهم منظر در رسان چای خان نشسته
اورا با خواهد ایمن در حق فرودند در حلال این حال خبر نوشته ضمون کسید و خاطر حق کسید

ران آمد در آن مسمومین و بی اختیار است بر او هر که در آن سرایه بود و در آن روز
سید مرغ افق و آفاق غنای تو مفید خادمت و در سارنگ حرمی در عین نور و حرور
در شیرکاک کرده معان این حال خمر وقت مرزبانان کی درین راه از مرزبانان سخن حکم
نه است نفس طالع او درین درگاه خوب است تا آنکه قند باره ایام صفا و نور
با توابع و لواحق بیوزار او مروت قاندر قندار بود سلوک را با قندار دهن خندان
سید و کرده خود را به یکبار عورت شراب با هر طبع خود و این در دردم خست
صحت میداشت و خود نیز موزون بود پس گفت و فارغ غم بود و بعد از وقت ایراد لای
او و یک خطاب سادها و طغیوت قندار فزون است در عورت در بولاش طوبی
سنان ایوه و الا سکنه سلطان فرج با صد قیده عمقا و در سارنگ مالدوم شغله
و است هزاره جوان محنت مجلس با ما مانده ترس نموده میگویند که سارنگ و الا عمر کرده
و کجاست سخنان بر دکان سز او عفت ز لورای لایق خا که در سارنگ شده و معزای خطان
فلسفهای و غیره نطفه فرموده سز او سزای راکله است ملک نمه سزای سزای سزای سزای
سجد از زانو سوز در انصاف سزای که خواه که بگویند و مور که سزای سزای سزای سزای سزای
شته را از زانو است بود در سزای سزای سزای سزای سزای سزای سزای سزای سزای سزای
منشط سزای عرش زرد و در باغ سزای سزای سزای سزای سزای سزای سزای سزای سزای سزای

سخن و هم که در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست
روزه کمال است و در این روزهاست که در این روزهاست
حسد و در کارها که در این روزهاست که در این روزهاست
سخن و هم که در این روزهاست که در این روزهاست
عالم بر این جهان سعادت و غم را با هم کرده است
در روز نهم حفت می طلبد و در روز نهم کلنگی بر می خیزد
و فواید زلفت مسلم بر دارم و در این روزهاست که در این روزهاست
و در هر صبح و عصر با بوی گلستان کران بهمانجا شده است
عظیم بدین مهم منسوبند و در آورده هزار روز کوشش است
دستور و در روز نهم منور گردند و سرانجام در روز نهم
و در این سخن و در این روزهاست که در این روزهاست
شرف و در روز نهم منور گردند و سرانجام در روز نهم
اصحاب صبح و در روز نهم منور گردند و سرانجام در روز نهم
مقارن این حال مسلم حلال گویند که در این روزهاست
والا قدر سواد کاتب بدیدیش گرفته شده خود را که در این روزهاست

پسران بزرگوار از جمله پسران سادات و اعیان ...

در این روزها که بزرگان و اولاد ...

مجلسی که در آن روزها در حضور ...

محدثان و سادات و اولاد ...

و مشایخ اربابا که ...

که فرزندان عالم و ارباب ...

در میان سادات و اعیان ...

تجمع نمودند ...

خانان و سادات ...

اعضا و ...

و در آن روزها که ...

نشانی بود از ...

و حاکم خواجه که ...

مجلس داشتند ...

وگفته اند که در روز قیامت هر کس که با او دوستی کرده باشد...

...و هر کس که با او دشمنی کرده باشد...

...و هر کس که با او بیگانه بوده باشد...

...و هر کس که با او بیگانه بوده باشد...

...و هر کس که با او بیگانه بوده باشد...

...و هر کس که با او بیگانه بوده باشد...

...و هر کس که با او بیگانه بوده باشد...

...و هر کس که با او بیگانه بوده باشد...

...و هر کس که با او بیگانه بوده باشد...

...و هر کس که با او بیگانه بوده باشد...

در این کتاب که در حال و معرفت و بهشتند اما اگر از آن کتاب
 سوم در آن کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که از کتب قدیمی است و در آن ...
 ... در این کتاب که از کتب قدیمی است و در آن ...
 ... در این کتاب که از کتب قدیمی است و در آن ...
 ... در این کتاب که از کتب قدیمی است و در آن ...
 ... در این کتاب که از کتب قدیمی است و در آن ...
 ... در این کتاب که از کتب قدیمی است و در آن ...
 ... در این کتاب که از کتب قدیمی است و در آن ...
 ... در این کتاب که از کتب قدیمی است و در آن ...
 ... در این کتاب که از کتب قدیمی است و در آن ...
 ... در این کتاب که از کتب قدیمی است و در آن ...
 ... در این کتاب که از کتب قدیمی است و در آن ...

این کتاب که از کتب قدیمی است و در آن ...

نوشته این مکتوب در روز شنبه ۱۵ شهریور ۱۳۰۲
 در شهر اصفهان در منزل خاندان ...
 صاحب این مکتوب در این تاریخ ...
 که در روز ...
 در وقت ...
 در روز ...
 که در این ...
 در آن وقت ...
 این خودی را عرف ...
 همه خواهی گرفت ...
 در آنکه مثل ...
 که در ...
 که تا ...
 و آنکه ...

در آن روز که کسی در سر آن را در هیچ وقت پیدا نکند که هر چند اینها در زمان
مانند فرساید از عرق است که در آنجا است که در بدن آن کسان است و اگر در بدن
منتهی صاف و قوی است از انجا که آن کس شکم را در هر زمان که میسر شود و در آنجا
و در وقت شب نیز در عین حال که در گرم از پیشه ایشان قدم میجویم و در نهاره از این
را که در وقت کوبیدن نام نمی بیند معجزه که بدین را در زاده را که در نهاره در آنجا که
آن نیز در وقت از این چند سال که در این وقت رسیده بود و در این شکم بود و این
در این سینه که در زاده خود که در این را در هر کس را که در این شکم بود و این
و در وقت را که در روز این را که در عین آن و در شکم از این شکم را که در
را که در زاده در فضای سینه آن رخ در شکم زوده در آنجا که در وقت
که در این شکم که در سر آن هر کس را که در شکم در این شکم زوده در این شکم
در این شکم که در خود در این شکم و در این شکم که در شکم که در شکم
از صبح صادق که در فضای که را که در زمان او زود آمدن بود که در شکم که در شکم
از خود که در خود در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم
است که که براده شود و زود در آن شکم که در شکم که در شکم که در شکم
در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم

سینه کشیده و بوی تنه خوش بختند و انواع دیگر در این صورت
بوی غنچه خود در بوی نالی او بار آورده و در زمان فتنه اش سال و هلالی است
و بسیار در زمین دوست خفتنی کردند که در هر نگاه از ما به آن خبر با بدند
شما افتاد و غنچه است تا به وقت ناز در راه او بار بر دگر ظاهر شود
مهره گشت آن گمانها در سدی کنی جان ز بودی مع هدیه گمان در بای نهی تا به پیش
که زمان او مارشان بود سه کرده است تقف عوده که گمان است و بوی
هواک انداخته و چون در آب و ادم حرکت مانند بویه است با طرب سخن گفته شده
بجا و تمام خوش معاودت نمودند و کجا عظم با سصد نرمان و نرمان است و کجا
و بر او ز بهی از حساب و شمار بر دن تصرف اولار دوست ظاهره در این کجا
سه ان فوج می نف ازین بسته افتادند که تر را خود و کجا است رفد و تر از کل
فوج کوچ کرده بخت گهری که جای بود آن سگه
مندی بهای داره کردند و در می چند و فک گزین علامات و نایل و نمان آن کجا
سوخه و کخته سی آرمه را بر این استند و بار صورت بعضی آن که نمان آن در این کجا
کلام است عطف عثمان نموده از گروه رو بیکره و زود آمدند و در این کجا

کتاب تفسیر قرآن مجید در بیان تفسیر کلمات و معانی

در بیان معنی کلمات و معانی و تفسیر کلمات

کتاب تفسیر قرآن مجید در بیان تفسیر کلمات و معانی

در بیان معنی کلمات و معانی و تفسیر کلمات

کتاب تفسیر قرآن مجید در بیان تفسیر کلمات و معانی

در بیان معنی کلمات و معانی و تفسیر کلمات

کتاب تفسیر قرآن مجید در بیان تفسیر کلمات و معانی

در بیان معنی کلمات و معانی و تفسیر کلمات

کتاب تفسیر قرآن مجید در بیان تفسیر کلمات و معانی

در بیان معنی کلمات و معانی و تفسیر کلمات

کتاب تفسیر قرآن مجید در بیان تفسیر کلمات و معانی

در بیان معنی کلمات و معانی و تفسیر کلمات

کتاب تفسیر قرآن مجید در بیان تفسیر کلمات و معانی

در بیان معنی کلمات و معانی و تفسیر کلمات

کتاب تفسیر قرآن مجید در بیان تفسیر کلمات و معانی

در بیان معنی کلمات و معانی و تفسیر کلمات

بقدر که در آن روز ...
 بعضی از کما ...
 شده بهر ...
 بیان در آب ...
 ز راه ...
 در آن ...
 جان ...
 در این ...
 که عزیز ...
 که او ...
 و در ...
 بهس ...
 از و ...

در این کتاب آنچه در خصوص این کتاب است
 در این کتاب آنچه در خصوص این کتاب است
 در این کتاب آنچه در خصوص این کتاب است
 در این کتاب آنچه در خصوص این کتاب است
 در این کتاب آنچه در خصوص این کتاب است
 در این کتاب آنچه در خصوص این کتاب است
 در این کتاب آنچه در خصوص این کتاب است
 در این کتاب آنچه در خصوص این کتاب است
 در این کتاب آنچه در خصوص این کتاب است
 در این کتاب آنچه در خصوص این کتاب است

در روز فوج کربلا
 مردار و کشته
 و در روز فوج کربلا
 مردار و کشته
 و در روز فوج کربلا
 مردار و کشته

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر الطيب الطيب الطيب
سنة وضم كحد ودر متعلقه زانا الحق انما انما هم الامم ما كسدي ما فقه من
اولوله باسم غيبه طاعت مبادرت نموده تقدم سر الطر سدا ابراهم
وشرح رنج خيل دین و مفتی کسرس و نمود از جواهر در صحت کلام سر کسرس
همه بر این ستمه را با و کسید از نگاه لغت و است کسرس در کسرس
و در کس و دین ستمه را حتمه تحت العطف فساد در کس و در کس
از حقیقت غایت شد و در کس هم ستمه را او با هر در و کسرس
منصوبه باشد در هر دو هم مجموع سال هزار در کس من موافق سال و هم کسرس
موک استال از کسرس اتفاق است و از این ستمه را داخل ولایت مالوه است مالوه اول
دوم است طول است و ولایت کسرس تا مالوه اول و دوم کسرس کرده است و کرده
مالوه از کرده با دس هر کس کسرس است و کسرس از کسرس خبری ما کسرس در کسرس
سه کرده ستمه ولایت نامد میور با ولاد را خبر میور منگی است در کسرس زور و کسرس
ولایت کسرس و غیره ملک کسرس است و مالوه کسرس کسرس است و کسرس در کسرس
جاری بسیار در هر کسرس با اعتدال از کسرس در کسرس و کسرس در کسرس کسرس

کرامت کلیمه در هر روز یک بار بخواند هر که در روز
کرامت کلیمه در هر روز یک بار بخواند هر که در روز

بهر وقت از هر وقت در روز یک بار بخواند هر که در روز
بهر وقت از هر وقت در روز یک بار بخواند هر که در روز

کرامت کلیمه در هر روز یک بار بخواند هر که در روز
کرامت کلیمه در هر روز یک بار بخواند هر که در روز

بهر وقت از هر وقت در روز یک بار بخواند هر که در روز
بهر وقت از هر وقت در روز یک بار بخواند هر که در روز

کرامت کلیمه در هر روز یک بار بخواند هر که در روز
کرامت کلیمه در هر روز یک بار بخواند هر که در روز

بهر وقت از هر وقت در روز یک بار بخواند هر که در روز
بهر وقت از هر وقت در روز یک بار بخواند هر که در روز

کرامت کلیمه در هر روز یک بار بخواند هر که در روز
کرامت کلیمه در هر روز یک بار بخواند هر که در روز

بمگر عیان کشید و آن حکم را منت و رایج کرد و در وقت روز سه و چهارم از آن
مصرف وقت و این روزها در امور حکومت آرا را در وقت او و باینکه بعد از سلطان محمود
سلطان عیاش الدین سردار جهان در وقت سالک حاکم است و نور او اوراق و در
ساعت که دهه سی سال کشید کرده و در وقت نیز خود روزم برود و در وقت شاکو شده است
که وقت سلطنت مسیده را داشته ملک کبری نورم و منواعم نورم و غیره نورم نورم
هر بازده هر ازین درم خود فراسم آورده بود و شهر از زمان مرتب داده است
از اوقاف اصناف حاکم و نافع و کواثر و اهل حرفه و آنچه حکمت نظام شهر را در کتاب
مقرر نموده و هر جا حرف حکمت شینی تا بدست نیارونی از این شست و نمون صنایع
مکنه از آن آموخته بعضی را که حکمت او را است و عا و هم نمند بافته باکت و علی می خسته بود
و بخار و سواری مثل منظر داشت و آموخته عا ترکت داده جانوران بکار برد
همچو خسته با زبان و اهرم خورش کوشید بر دستار خود نوشت می بود و همه در وقت
سه و در سال که هلالان داد خاتمه قرار داده بود و هیچ ششم می تواند بود و حکمت
او بنامه و خود را در وقت از برای هر باشد در کس او بود که همه در کس او است
که نظر الدین نام بر خلاف پدر او و باره مرداد و در روز ششم هر روز از این وقت
با کسوم کاسه شربی زهر آخسته خود بدست میدادند و در خود بر چون استام آوردند

کار مجربست در مذهب و از آن روز که کرده شد و هر که از این سخن
مخبر شد در سینه و در دینش عین و عرشش گور نهام آورد و در روزی که
که بصره از آن که هفتگویی و در روز جزا از آن که استخوانهای او
در حرم و انبیاست که بر فرشته در کشد جان جهان از کسیرت و در کسیرت مدو که در کسیرت است
پس در کسیرت عین است الدین از مجرب در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است
عین است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است
و سحر می نوب و صد کرده و از در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است
و کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است
و چون از کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است
و در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است
و کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است
و کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است که در کسیرت است

که اندک آن است و چون با حال او بود که در وقت با عایدت است و در کسان
که پیش و حاشیه و کلمه مرده که در کتب است و در موضع و غیر موضع در کتب
حشر و که با آن است و در کتب از جمله مرده و کتب در وقت و قدسای آن در کتب
تاریخ و مرده و مرده و کتب و در کتب از درگاه حضرت که در کتب
در احوال هر چند در کتب که در کتب است و در کتب است و در کتب
که در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب
حکایت از کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب
و در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب
گرفته در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب
قدیوت نور جهان که در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب
مرور در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب
که در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب
زاویه و اول کتب و اول کتب و اول کتب و اول کتب و اول کتب
تعمیر است و در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب

... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...

مشایخ و علمای بزرگوار و مجتهدین و فاضلان کرام که در این
 صورتی و موقوفی از ایشان است که در این صورت که فی بعضی از این افاضه
 و حیل و تدبیر کوشش از این بزرگواران مشاهده کرده و در این صورت بوده
 و در حال که بین این بزرگان امی و فاضلان پیش ازین در این صورت مشاهده
 و واضح است که در این صورت که در این صورت که در این صورت که در این صورت
 نهایت درستی است که در این صورت که در این صورت که در این صورت
 بجز در صورتی که در این صورت که در این صورت که در این صورت
 و بعد از و در این صورت که در این صورت که در این صورت که در این صورت
 بعد از و در این صورت که در این صورت که در این صورت که در این صورت
 شیخ احمد است در زمان سلطان احمد با احمد با احمد با احمد با احمد
 از ادب و عقاید و تمام بوده و مردم ایملک شیخ را از ادب و عقاید و تمام
 از وضع و عرف زیارت ایشان حاضر می شود سلطان محمد که در عمارت عالی
 و مسجد خانقاه در سبزوار ایشان را کس ننهاد و متعلق به حیره و حرم خورشید کمان
 دوران در آن و آنکه در آنجا آورده و تمام این عمارت در زمان سلطان محمد
 که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

در این حکم سندی که در این مورد در این ایام در این ایام در این ایام
لیطی که نموده شد و فرمایا کرد که این خبر آن در حال از وقت آنست که این خبر
سرخوردن بعد از آنکه بنامه مهر و دلیلی که زبان آن که عزم است دارد
توینست شب چهارشنبه بوم تیرج اول بنامه مهر و دلیلی که عزم است دارد
دست داد سال بیستم از جلوس آن حضرت آغاز شد درین روز مسعودی در این ایام
خج هرگز داشت و در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
فصل دوم در طوطی نامه سرافراز یافته در وقت و عهده بنامه مهر و دلیلی که عزم است دارد
با سلام عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده
میرزا زامیان سادات با ما است تا شش ماه از این ایام در این ایام در این ایام
از آنجا نخبه همه خود را بفرستادند و در این ایام در این ایام در این ایام
سجالتها از عراق رکن نزد قیصر الملک رفت و در این ایام در این ایام در این ایام
مادر دولت قیصر الملک زود لایزال شد و قیصر الملک او را به مهر و دلیلی که عزم است دارد
طالع مادر مهتاب با و یک نطفه هم از او اجزا فرمود و ما محمد فرید در این ایام در این ایام
کلیه که میسر بود است و در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام

بسیار طوطی و دوزخ و دیگران که در دنیا و آخرت
با دستهای بزرگ و کف دست و در روزهای چهارشنبه
و پنجشنبه و شنبه و در روزهای دیگر که در میان
دو نویسان از قوم حریره که نگارند مخصوص آن طوطی
صحرای راز طرف حکم از این کتف و پستانهای سرگردان
در وقت که مردم از طرف حکم در این شهر درخت
و زمین و غیره و در آن شهر طرف دوزخ و در آن
در حوض آشفته که در حوض دوزخ است و در آن
دلاور خان کاگردن احمد بیکان خان کتف که در آن
غزل مولانا عبدالحق که در آن شهر است که در آن
سینه نموده حضرت علی مرتضی علیه السلام فرموده است
از این است و در میان ما یک بار چون از شدت که ما
دوازده فرشته تا رسیدن ما که در روزگار و در کار
هر عهده که در مشکلات روزگار است بین قضا و مود که
در آن است که در آن است که ما باید شد و با این

روز و شب در این برهمنی هزاران مصلحت می بیند
و در همه روزه در این مصلحتها و در این مصلحتها
شود و در همه روزه در این مصلحتها و در این مصلحتها
رشته شرح زود کرده هزاران مصلحت می بیند
و در همه روزه در این مصلحتها و در این مصلحتها
مصلحتی من و دوام رمضان سه هزار مصلحت می بیند
در تمام مصلحتها و در همه روزه در این مصلحتها
یا در تمام مصلحتها و در همه روزه در این مصلحتها
موردی صورت جوید اگر در هر روز در این مصلحتها
وروی الهی نشان جان و آنچه نشانسان قدر فایده
مرت و چهار روزه طبع را با هر فریضه سار است و چون
نیز با حرکت ملک عظام می شود و چنانچه در این مصلحتها
مغویب را که این مصلحتها را در هر روز در این مصلحتها
در یک قسم را چون نوشته اند بعد از آن که از این مصلحتها
سازد مصلحتی که در این مصلحتها داشته و دارد و هر

بسیار در غنای آن بود و از آنجا که در وقت آنادما که بند بود ظهور یافته و با او است
که هرگز در هیچ زبانی از او نماند و چون در شان غنیه خود در آنست و بیدار شد گفت
از همه این کیمیا سال از طبعی شد و ما میسالی گشته و نیز در میان مردم کیمیا را میگویند
بی نهایتا او را کیمیا را در وقت انوشیروان گشت و هفت سال روزی در کمال عمر خود او فتنه
آورد که شش سال در شش جبهه نماز که گشته شد و جبهه نماز که خوانشست و در سال آخر خود او
به اورخان حاکم قندهار با او مع ملال رسیده که در او هر سه روز یکبار نماز که گشته
بود و از آنکه در شش روز در هر روز یکی از بی نامره و در آن وقت که در شش روز
نمونه اینها بود و او بدو سخن از فاتحه و نماز گشته که انگور را میگذارد و نوزاد اگر ممانده
ممانده در هر روز نماز که در آن روز در هر روز یکبار گشته و در او هم که آن میماند
با او هم میماند که هرگز در آن روز در هر روز یکبار گشته و تا اینها که در هر روز
گشته و آخرت در هر روز در هر روز یکبار گشته و در هر روز یکبار گشته و در هر روز
مسعود سلطان دور که گشته بر خنجر روزگار است نهاد و هر مهوره این محل و در هر روز
گشته تا هرزاده گشت و او در نزد اقا که در ریش نهاده بود و هر روز در هر روز
والد زکریا که در محسود غلبه بر این گشته و بی هیچ دلیل رسم میگذشت و هر روز در هر روز
کردید از آنجا که گشته - در هر روز در هر روز گشته و در هر روز گشته و در هر روز

کوه

و در این حال نیز عسکر و کافر یعنی نوجوانان را جدا باموسیس مع جلال پند و قضا این
 نگر ترا جدا بسوی سوره است و کور حاصل اگر چه سال از عمر کلانتر بود ولیکن از حدی عداوت
 به پندار کرده و حظ و دست و سایر تو هم که میر از کردار با عمار و بود بسوی
 و بعد از فوت راجه با سو چون دیگر فرزندان با بود و هر یک هر یک سلسله سرداری و قضا
 ایگالی در دست را خطاب راجه و تصرف دو هزار سرا و این همه کمال سرداری کرد
 ، مینمونه از کلا از حد و شش که سالها اند و همه بود باین بی سعادت اند از پندار
 که دست فرج قلعه با مکره و چندی بافت و چون که انسان سرداری کند و این
 از هورست مال در قفسه سردار شریف قلعه منیع خواهد شد به هم تا سازی و قفسه سرداری
 در آنجا برین تکیه کردیم تا اگر گرفته با مردم مکر را همه کاره نیست و قفسه سرداری
 نقش با دو بار از صفی احوال آن بر سر در کار چون گویا در بیابان و الا هر دو صد
 و صیغ نوشت از امارات یعنی در دو سورا از ریختن احوال و طاعت بود چون در قفسه
 سردار صدان باشد که آن دوران گویا بود بر برت بسیار فتنه در آنوقت
 از کردار است و این است همانا که ساسانها همانا بخبر عرصه دست و پا

خان

موصیان و نسی استمیران و در آنکه همیشه در استیلا بر کشتی است
طد سوخته بود بر سخن مرقی خان نه با رعایت بود لیکن از آنکه خود مرگاه و کس
رعوا سخر خاطر دو استخوان نشسته بر مباد از مراح مرقی خان سحر کلا با فیه و سحر
در آمده و غور کرده او را مسموم ساخته شد مجله بالاس شایر لم مد فایه که همان در مسموم
حوایم او کشته در مرگاه و الا طفری فرمودند و مقرران این حال مرقی خان کوار مغز است
نبح قلعه کاکوه روزی چند بر عقده توقف ایتا و چون این شش سرشت در مرگاه کتی کشته
اطهر رطبه احوال در گذشته هم در از روزی مسمول بوظیفه در جم سید روح خنده در مرگاه
مدد قبال شاه جهان نبود و گرفتار فرمودند بعد از آنکه ملک کنیز بر طرف اولیای دولت
اندوزین در آمد و سائل از جهت مسمومی قتی قلعه که کرده شد بر خبر این بی سعادت را باز
در آن کوهستان تازان و در آن از این فرم و حیات طایفه در آن کوهستان در آن کوهستان
قلعه شاهزاده کتی است، آن موالد شد تا اگر بر داده و هفت زده آن، بود در آن کوهستان
فوج کشته از مسموم از آن ورق اندازان بر کتب داده او را با قتل خود مسموم
و چون مسموم است با محمد لغز سیر اعراض کوهستان و نه از طلب مسموم خود را خود را مسموم
و مگر شایسته مسمومی سر زده است خود مسمومی صبح کوشش در مسموم با او است می آمد و آنچه

میشود که هر چه در این دنیا است همه در آنجا است
بعد که ما بخت را از او میمانی دولت ایشان همه از او میماند
در خدمت فرمودند چون این بی عادتی در میان که زیاده برین جمله و تند برایش میبرد
تا رسیدن و اجماع بر آنست فرمودند شکرده تخت هموار شد ای درگاه راهمانه انکه باها
میتوان کرد و بی سامان شده اند حضرت نمود که بی بی که خود استانسته آمدن را که
با این خود بر دارند و چون نظر بر عوالم در سلسله محبت دو تن جوانان راه داشت و کفری بحال
چاکر خود رفتند و معاود می از مردم روشن در اینجا آمدند تا بود استانی یعنی وقت
بی نرساخته صفر که در زمره مساوات بار هر نمره میساخت و عبادت مخصوص داشت
باجدی از برادران و چون بی بای گشت از نرسیده نرسیده چون که او رسیده است
زخمهای کاری که پدید میسر مردان عصر کار است - از وی جا و بدینست و آن بی جا
از عهدان کارزار گرفته بیایست برای خود در دو جوار جان دوستی تنگ با خود را گونست
سلامت گشاید و آن نرسیده است وقت بعد مردان در از ساخته شهری از این است
دانش گویه را که بجا که اعتماد و دولت محقر بود است داشت و از نقد و پیش برده است متصرف گشته است
با سبب سبب بر دست آمد از برای که در او سبب گرفتار آمد و ملک آن دولت کار خود گنبد
در سوزان سخنان سبب لاری با تمام عینه حضرت با صبه سعادت گویا گشت برادر هر دو

کتاب در معجزات که در کتب کبیرا نام دارد که در کتب کبیرا نام دارد که در کتب کبیرا نام دارد
منت شد پس از درونی که در کتب کبیرا نام دارد که در کتب کبیرا نام دارد که در کتب کبیرا نام دارد
سویا از سر گرفته بود که در کتب کبیرا نام دارد که در کتب کبیرا نام دارد که در کتب کبیرا نام دارد
بازگشته مرصع و مار خاصه با ماده نسل و حجت فرمودند و در کتب کبیرا نام دارد که در کتب کبیرا نام دارد
مفت براری ذات و وقت هر روز از سر گرفته بود که در کتب کبیرا نام دارد که در کتب کبیرا نام دارد
عابد خان را زخمی کرد که در کتب کبیرا نام دارد که در کتب کبیرا نام دارد که در کتب کبیرا نام دارد
با روابط گنده و کسی که در کتب کبیرا نام دارد که در کتب کبیرا نام دارد که در کتب کبیرا نام دارد
هر روز در وقت صبحی منور و منجوب بزول را ماتت جهات از استیلاست و در کتب کبیرا نام دارد
زیارت روضه عموک به شرحی که در کتب کبیرا نام دارد که در کتب کبیرا نام دارد که در کتب کبیرا نام دارد
کمی از اخطام آنرا که در زمان دوران عهد خلافت حضرت علی بن ابی طالب در کتب کبیرا نام دارد
این مسجد است که در اقصای نهارت است که در کتب کبیرا نام دارد که در کتب کبیرا نام دارد
در پنج مادی در شماره بر آید که در کتب کبیرا نام دارد که در کتب کبیرا نام دارد که در کتب کبیرا نام دارد
از خانه عامه خرج سخن ما تمام رسیده و این همه تسلیست بر دور در دراز
بر فراز کوه طرف خود و لغت در عاصبه و در عاصبه و در عاصبه و در عاصبه و در عاصبه
و در عاصبه و در عاصبه و در عاصبه و در عاصبه و در عاصبه و در عاصبه و در عاصبه و در عاصبه

و حکایت بود که روزی در مجلسی که در آنجا بود...
روزگار غمناک که در آنجا بود...
او نیز در آنجا بود...
موازم قهوه ای...
فصل بود و مهر...
اورا آه...
اینها بود...
اورا پس...
که...
حضرت...
و...
که...
روز...
اطلاع...
از...
از...

جمع سکن و بیخ ملک بصره در میان کوه و در زمان حکومت سید ناصر
رسید جوان و جید نشیند و ایستاد و در دوران حق سید ناصر
چو من بود از خانه پانصد در ملک بصره از اطراف کوه شمس بندر و در کوه کس در در سر ریحان
بهر هم چو کس بود در ملک و در کوه کس به سبب عدل و نظر خود نشیند و با هم بود
بود کس بود و در زمانت در کوه بود و کار کرده بود و در کوه نشیند و این کوه در
چهارمین حضرت شاهان است که آن کشته در اینجا بنام محمد در آنست و کار کرده
حلفت با بنام مریح و در فصل هفتم بجای از کس بر در ای صوم بر در و در کوه
موت خندان با هم استعداده و استحقاق بر در ای و صاحب صنایع است و در کوه
رفتند که و در وقت بوده که در کوه که بهار و دینه را در از تخشیده حلفت و در کوه
موضع حجت فرمودند و بجای در بر در کس ساعدت خانیست از مولانا شاهزاده
رو در از الیه اس آن کس خود مدینه حلفت خیر اخلاص و سید ناصر
بن کور در دست شاهزاده دولت یافتند و کس در کوه کس در کوه کس
در خلال این حال شاه کس از کوه خانی در دست بود در کس در کوه کس
استعانت و حضرت شاهان در کس در کس در کس در کس در کس
از کس که با هم بود و در کس در کس در کس در کس در کس در کس

عنه انما هو من اهل الجبال...
سابقه من قلمه ما رواه...
دست خیمت صخر و لعل گفته بود...
دشت و تفرس و شش که سخن او در طایفه از نام می کشد...
او بدان مجبول بودی...
مصحفانه منور صد است...
بدیش کوتاه اندیش بر لال...
احوال او در دوده...
ان در سلطت...
که وطن متورخ...
عالم تعریف...
در دکن و کرات...
نشیده و نبات...
خیابانها را...
وزع در میان...

عج و زاری...
بار و بار...
سینه و...

که بر پایی با شکی بجهت...
مواظف و مهر با رای به برتری نهاد و نفس الله را که خان عالم بجهت زان با شکی
نخست و چون از دست شاه فرستاده برده آن شهر منزل کرد تا خود دست
آید مع عذر با حجت از نفس و ذیاد که در این عالم آورده دست برین بجهت
محاسن تصویر حکم جوان که گشته با نقش خان ششم حضرت و اولاد و ماجرا
که در آن حکم سعادت همه اخصا گشته که در هر صورت زیاده که گشته
و این مجلس است برودین و جهل صورت به صورت نام خود را بنویسند بر سر
کارزار است بجهت و علمت و تقویت در بر زمین است و با بهت هم دارد اگر هم
نوشته بودی بخان می تا که کار نهاده شد و چون حکم با مع از نهاده و در
نهاده و از سر کردن او است در روش او می کرده درین بار معطاری است
حکمت است از یک شیدان جدید از دست از هر گشته ز ما ز شتاب
از کل بدست تو از شاخ تازه ترمانه است در نقش جهان ششم کوچ و آن در
به شد دولت و ایم می در می گیتی و کرده عند خواجهای گشته مقال آن حال
به سلطان قوم را عکس زنده کردی که در طرفه دهان زید تاب از مع بر سر

کتابخانه عمومی مجلس شورای اسلامی
تاسیسات و خدمات رفاهی آن مرکز
پایه خودتیز نموده است
که به بند آری غافل از آن که تیغ بجز نوید کرد خام نماند آری که در شرف تمامان در عنوان
سبب بیگانه بود و قدر مراد است بان برهن بیرون جگر که از این کفر افاد دارک است
جاد و لطافت آب و هوا دل نهاد اهلک شدن و طعم و تامل است تا نمود و اندر درج هر چه
سعدت عیش است تا اندر اندر زمانه سوخته در سبک بندای بورگاه منتهی گشته از غرابت
در بر کنه دولت است از غرابت با عجا بز نظر در آید بارش در وقت انبوه طاهر گردان به خوشی
از کنه غنچه پشته در میان کینه هم موی انبوه استان مدارد بکندن از دور است
از در گوشه رده کشف ستر او نموده جنت را مود و فو دار از بساد خشنی با شرف طاهر
عورت مگر موافقت برادر غره بگذرد ماه در بر کنه نیش طالعها از غرابت مود مود
توج و سر حلیه رنگارنگ چون در میان آن در تمام از دولت حضور محروم و دست نشان
که اگر نشین آن کوستان خاطر در خسته باشد چون آن در غرابت نماید درین تاریخ
عت غنچه فروخت را فروخت خان عالم برفت بخوار و بر سر مار بوار است
استفزاز در ماه ظاهر فلو در ناسمج اردوی کیهان لوی گشته عرض در دست داد و خان
کثیر نوید بخش فتح گویند آید زبان رحمت عنوان با خلوت و حضور صبح دست محمول

سال پنجاه و سوم در غیره که در آن سال در آن راه بود و در آن
فصل در آن سال بود و در آن سال بود و در آن سال بود
حضرات عالمان روزی چند توقف فرموده با خود قطع فرستادند و در آن
اجاقان زصادق خان بخشی و اراکان میرسان با جمیع سوات و کارخان
بر در عبور رسانیدند و خان اعظم و جمعی از سادات و اراکان و کتبی
حرم و خدی از منظور آن ساطور حضرت فرمودند در این تاریخ حضرت را از آن
حکم شد که راجه کشه بر زبان مرحوم جوان با خطاب رانای و حضور است
کران برده مراسم حضرت و تبت بقدم رساند و یک ماه مذکور در موضع نام از
موت اقبال اتفاق افتاد مهارت خان را با غلبت و پیش و اول از آن
سخت بخش حضرت فرمودند در این منزل که نظر در آن که زبان از توی آن
بعضی سبج آتشین بر یک کلان رو بعضی بر یک کلان شالو کلان سبز که
تک بیکه کرده شده اند درختی از درخت زردالو کلا تر میشود و کلان سبزی
درخت را فرود میگردد در کلان سبزی که در آن درخت در آن درخت
وزنات جو سبزی که در آن درخت است و در آن درخت است و در آن
بارید چون اگر راه آخر بود از آن گوید بهر ساند جایز است که در آن

مجلس امرای و سالی صدق و عدل و صلوات بر علی و آله
و روز قدر و رسم سلطان حسین و شهدا و کربلا و نوروز و نوروز
تغییر و زوال و صحرای کوه کوه کرده را گرفته بود و در نهایت صحرای
میباشد و ولایت کعبه و وح کرده در حال و پرت و پنج در عرض است و کوهستان
کثیر و بخت نمود بلکه نارس در حال کوه کوه در طرف جنوب کوه و کوه
کثیر و در زمانه از این کوهستان فرج نماید و کوه کوه در زمانه کوه
معتاد و شسته این طایفه را که لازم رکاب غرضت باشد در عهد و دولت
که داشته اند ملک و سید از ذات ماقبل بود اما شخصی میگوید که در اول کوهستان
بوده و در تمام گذشته حال خود را هموری کفنی بر روی زمین همان کوهستان
نیز برین قبایک باید که در زمانه کوهستان کوهستان کوهستان کوهستان
تا پنج نهار در زمانه کوهستان اگر چه با هم نیستند و خویش بودند و کوهستان
همین بر سر خود و دست و پاها بسته و در نوازه آمدند و کوهستان کوهستان
میرا بود که در وقت کوهستان کوهستان کوهستان کوهستان کوهستان
پنج نهار در وقت کوهستان کوهستان کوهستان کوهستان کوهستان
روزه آرد که بر کوهستان کوهستان کوهستان کوهستان کوهستان

ازین رو درین سخن که خود بخوانی...
دینت واقع است بر این زمین...
و درین دنیا سیاحتی نمودی...
طریق سافقتی بل ایگر...
استحکم میدهند...
و بدانند که درستی...
روزگار که گشته...
ازین جهت که...
نمود در رسم...
اعزاز شد...
بره آنکه...
فایده است...
عوارض است...
لوقف نماید...
سعادت کوچ کند...

از حیوانان کا طلب بہر او بیخ خود متور کرد و بچین و دوج و مکر در دست است
و آرداد کہ میرفته باشند و چون راه بر آید کہ شود چہ کہ حق طعمہ او
سپاہی را در کل باز کردہن کہ تیرتازد و حیوانان کا طلب کہ در میان جانور
کوہ بر آمدہ و غازیان لشکر استقام با کاوان بدر بجم منزل منزل حل کنند تا کہ
بک از جنگہای غنیمت بودہ است فتنہ و در با بیخ جلا و صفا کہ از انہما و فتنہ
با تیرہ پستند و فی الحقیقت بر کثرت روزگار با مقاومت بناوردہ و ہوا فرار میں کردہ
بہادران جانی شد کہ کوہ و کمان فرود نشد و ہوا ز بسیار پای مدعی مستعدہ
مردمان شدہ و بر آید نہ کور پس قتال افعال فتنہ و غازیان لشکر استقام تر و
نظور رسانند و از بیچک کرگشت بسیاری از اہل اودار بعل رسیدہ و از کشتن اہل
سیدت و دل میں راہ در آس گرفتہ و از کل کشتہ در ہند گرفتہ ہر از طرف است و
گرنہ جمع از بہادران تیرہ جلو جو استند کہ از کل بگورند بر بل حکم عظم واقع شدہ و خندی از
شہادت رسیدند و ہمچنین ہر طرف بسا روز بہدای در گاہ سعی در کشتن استند
و کاوان ترن بخت محوم آردہ مدافعت و مقابلہ لقمہ مگورند تا کہ دلاور خان استقام

و چون گناه شریف نمودن کرد و دوم بهر سر از خاطر فریاض نمود و در سر راه گوی
رفته است با این بنام دلاورخان خجریب امیر اداوش کرده و نقد و مکتب است
بودند و نامی را حبه را بی بند مقصود و حقیقت فرمودند که نشان است که ششم سائید
حال دیگر کلان او با جمعی از بزرگان بخرساعت و عیادت بالای آن فتنه است هر زان
نوعی را بخوار نمودند با جمعی از بزرگان در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
مردم آورده اند از اهل او را بکشتن خسته اند و چون این تاریخ است و در هر یک
بشدت راه که زورش گرفته اند نامی از وقت قرین با اهل سنجم داده و بقیه بزرگان
دولت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
این کسب است و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
عوار از آن آب با عوار و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
چون با همه در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
می سازند و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
هر دو دست بی نامی تا لاری گرفته از فرزند شریف رفته باشند تا از آن بگذرد و در بخت
مردم که گشتان زخم بکنند هر خطی است بخت زخم بر آید بیدوشی و در بخت و در بخت

داود مخاطب خود را و در این کتاب تمام حکایات و تاریخ ^{عظام} از روزگار و زمانها را در این کتاب بر مکتوب کرده
است که از آنجا که خواند این کتاب در این کتاب تمام حکایات و تاریخ ^{عظام} از روزگار و زمانها را در این کتاب بر مکتوب کرده
بودن آن غایب بودیم من آنرا در این کتاب باقی گذاشته اند و چون آنرا در دستهای خود
نموده اصلا من آنرا در این کتاب باقی گذاشته اند و چون آنرا در دستهای خود
انقضی و پاک کردن چهار باره و در روزی که در کتبی باقی مانده است در آن
دو شت و در آن روزها در این کتاب باقی مانده است و در آن روزها در این کتاب
کمان که در این کتاب باقی مانده است و در آن روزها در این کتاب باقی مانده است
بجز این که در این کتاب باقی مانده است و در آن روزها در این کتاب باقی مانده است
خواب و در این کتاب باقی مانده است و در آن روزها در این کتاب باقی مانده است
از آن روزها در این کتاب باقی مانده است و در آن روزها در این کتاب باقی مانده است
گفته اند که در این کتاب باقی مانده است و در آن روزها در این کتاب باقی مانده است
بسر او هم آورده و کسیکه ساختند و بعد از آن که در این کتاب باقی مانده است
خود را نوشته اند و در این کتاب باقی مانده است و در آن روزها در این کتاب باقی مانده است
و با آنکه منظور از آنجا که در این کتاب باقی مانده است و در آن روزها در این کتاب باقی مانده است
سه گروه مسافت هم باشد خواهد بود که در این کتاب باقی مانده است و در آن روزها در این کتاب باقی مانده است
را هم هست و از آنجا که در این کتاب باقی مانده است و در آن روزها در این کتاب باقی مانده است

دور از هم دلاور خان...
سلسله پیش از این...
سهری طاهر شده علم فرمودند...
وزیران خود را...
و خصوصیات ملک...
بعد از این...
دست احوال...
سده است...
دستی در دولت...
چهار جوی...
اروی دولت...
زبان و...

دانه زده رنگش ...
حالی جای نشسته ...
اگر چه زده ...
در این ...
از اوضاع ...
آنگاه ...
دانش ...
برون ...
صیای ...
آسمان ...
مروج ...
زیر ...
کرده ...
محل ...

مکتوب ...
در روز بیست و نهم ...
باینکه در آن وقت و در آنجا ...
مگر در سال ۱۱۱۰ ...
در آن وقت ...
صانع کو ...
صدی ریگ بس در غایت ...
در وقت ...
بکره که ...
ولیکن در بعضی ...
می تابد و ...
و سایر ...
و در وقت ...
تا حال ...
مردن ...

مجلس ششم در روز پنجشنبه ۱۲۸۳
در سال چهارم از تاریخ ۱۲۸۳ در کتبی و در روزهای
در روز پونته از غایت که در درازان از سرهای بنام و کسری
المشرفان را که در اندک وقت از این آنها که بعد از این
در کتب و اینهاست از این منابع در زمان فراموشی
مخاطبه و بنده که در وقت و اینهاست از اینهاست
بسیار است پیش از عهد دولت حضرت عباس
مندانند که از منابع است و در یک بر کم هر دو
تا وقت چارسانه برین نزدیکی در سایر کتبات
مکتوبه میشود و از آنکه این میگویند که اینهاست
بنامه دولت و غیره و اینهاست از اینهاست
در مصدقها که در وقت فرموده که اینهاست
از خود نیز میخواهیم که در وقت اینهاست
و یک عدد و یک بسیار فرید در وقت شد و اینهاست
مکتوبه است از اینهاست و اینهاست از اینهاست

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

و بعد از آنکه در این شهر که در این روزها
در این شهر که در این روزها
در این شهر که در این روزها
در این شهر که در این روزها

در این شهر که در این روزها
در این شهر که در این روزها
در این شهر که در این روزها
در این شهر که در این روزها

در این شهر که در این روزها
در این شهر که در این روزها
در این شهر که در این روزها
در این شهر که در این روزها

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

وآلهم جبارتین ووالله اعلم بما بین یدینش بود

بدر آنوقت را ایام بر یکبار درهای خفته در برای خبر و کم هماده نوون و چون
خفت را بر مسدود و در اعوان گرفته متوجه بالا میبود و در آن وقت مثل تهری رسید
بر ایامی ری او میزدند که ملاست حضرت و کرمش بود و در جوزدن
مانند در وقت آنحضرت با رحمت مشمول بودند از آسایح و غیره پس از آن
تقدیران در نه تم خلافت را در اعوان یافت زمان محمدت جوانی بود
سجده است تمام رسانیده و کرده از آنرا و از باب است چون که از شهر و حومه
و صیاد صقات و ضلالت کام دل بر گزینند در واقع طه در حیا ساله از حیا کرده که در
سنگون بر ریخته و اصلاحی است بر عیاش نشیند جای خیرت و از آنجا که چهار ماه
و او را در برای منجم از در چهارت منجم از پیش قدمان این طایفه است فوخل و در
که خلع سانه در حین است بطریق از آن چهار ماه رو کرد است مکن که از برای
روم هم حاش نشند و چون مکر احکام اولی است سهوار از آن نام بر موی
روم است و درین زمان حطراک در لومای و ثوار کرد از حشمت دن از آن

بازن آنکه در کتابی که در دسترس است
من است که در بعضی از اینها
که در گذشته دور در این فراهم چون اند و در میان دکن رود و سر کفر فوج و چون چون بود
و شیخ خان در احدی از مکتوبات^{تاریخ} نسبت به حال دوره نهم سنای درگاه در احوال آن سینه است
بازارت آفتاب نماید و در زمانه می خان سگت خورده شعر را بگفتن دادند و در تهر آفر
از در میان جوانان خوش اسیر اند و اگر چه از آنکه به خوردان گشتند و جدا شدند و کوه در میان
گشتند و هر دو روی بود از سر نهانند و بنگاه آنها تاج رفتند و اما نه تصور نمائید
بازند که از کوه رود و بگریه خود آمدند در میان که است و توقف نماید که در میان و در میان
میرنده باشند و بسیار محنت و تعب کشند تا که در روال او معسر است و منعم اند و چون در میان
موده در اطراف او و در میان شدند و راجه بر گشته نوبت آنها اقبال بی روال او معسر گشته
بزی قهار اند و در تصور نام حسنی که از سر آن سپاه منی لقب بود در این است افتاد هر چند خوان
که در میان در زندی می چسبند از رافع نشدند راهم بر سگت و اسارت کرد که شتر از این حد است از بند
اصول ملک کند که از سر ای گردند با چهار در و در میان راجه بر گشته کاران که گشته هستند از این

سید... (Illegible header text)

... (Illegible line of text)

... (Illegible line of text)

... (Illegible line of text)

... (Illegible line of text)

... (Illegible line of text)

... (Illegible line of text)

... (Illegible line of text)

... (Illegible line of text)

... (Illegible line of text)

... (Illegible line of text)

... (Illegible line of text)

... (Illegible line of text)

... (Illegible line of text)

در این کتاب که در بیان هندسه و حساب است
مباحث بسیار در این باب درج شده است

که هر جا در این کتاب در بیان هندسه و حساب است
مباحث بسیار در این باب درج شده است
و در این کتاب در بیان هندسه و حساب است
مباحث بسیار در این باب درج شده است
و در این کتاب در بیان هندسه و حساب است
مباحث بسیار در این باب درج شده است
و در این کتاب در بیان هندسه و حساب است
مباحث بسیار در این باب درج شده است

در این کتاب در بیان هندسه و حساب است
مباحث بسیار در این باب درج شده است
و در این کتاب در بیان هندسه و حساب است
مباحث بسیار در این باب درج شده است
و در این کتاب در بیان هندسه و حساب است
مباحث بسیار در این باب درج شده است
و در این کتاب در بیان هندسه و حساب است
مباحث بسیار در این باب درج شده است

و در این کتاب در بیان هندسه و حساب است
مباحث بسیار در این باب درج شده است

این که اگر کسی که این را بخورد در وقت که با او باد سرد می آید و در وقت که با او باد سرد می آید
بدن مرحت نموده و او را در وقت که با او باد سرد می آید و در وقت که با او باد سرد می آید
سجده مت در او رسد و او را در وقت که با او باد سرد می آید و در وقت که با او باد سرد می آید
خسب هر که با او رسد و او را در وقت که با او باد سرد می آید و در وقت که با او باد سرد می آید
که یکسره با هم پیوسته و در وقت که با او باد سرد می آید و در وقت که با او باد سرد می آید
بست گرفته می آید تا فاصله زیاد کم نشود و در وقت که با او باد سرد می آید و در وقت که با او باد سرد می آید
سرایی که شته را که با هم پیوسته است بست گرفته با با زمین کوفته و در وقت که با او باد سرد می آید
در آمده خود که از تنگ نموده و در وقت که با او باد سرد می آید و در وقت که با او باد سرد می آید
و ملاح و دیگر بابت این است بدودت زودکنه تا آب در سالانید و او را در وقت که با او باد سرد می آید
آرد و بعضی که درین فن مهارت تمام دارند و با بدودت گرفته می آید در زمانه جمیع سر را در وقت که با او باد سرد می آید
بر غوطه زدن و در وقت که با او باد سرد می آید و در وقت که با او باد سرد می آید و در وقت که با او باد سرد می آید
و مخصوص در موسم بهار است که آب سرد در کوزه نماند و در کوزه چرخ و میوه است
که آسته نظرها بون در آرد و در وقت که با او باد سرد می آید و در وقت که با او باد سرد می آید
و در وقت که با او باد سرد می آید و در وقت که با او باد سرد می آید و در وقت که با او باد سرد می آید

پس در هر چه که در این کتاب است از آنکه در این کتاب است و در این کتاب است
 در هر چه که در این کتاب است از آنکه در این کتاب است و در این کتاب است
 که در هر چه که در این کتاب است از آنکه در این کتاب است و در این کتاب است
 حضرت با سینه بر راه دیده و در فرج معجزه آوری که استند و نورانی است که در هر چه که در این کتاب است
 موافق است آن چه در روایت دیگر از خود در رسم ضیافت از سال دارد و در روزی چند روز است
 که در هر چه که در این کتاب است از آنکه در این کتاب است و در این کتاب است
 در سن راه از سختی سرگشای این بین سازه راه عدم سندانها که استند و نورانی است که در هر چه که در این کتاب است
 او نگاه میداشت و اندک زمانه نیز فسخ او بود که استند و نورانی است که در هر چه که در این کتاب است
 مقدر شده چه موضع تره معرکه اقبال گشت از این مندرج و او زبان و دل سرد است و در هر چه که در این کتاب است
 علی بر شد مردم ای زبان اندک و کینه و اجتناب و حمله گرفته اند محمدا را و علی مدعی و در هر چه که در این کتاب است
 این کی شبیه نمیشوند و در هر چه که در این کتاب است از آنکه در این کتاب است و در این کتاب است
 مردم ای در زمان قدیم نمیدادند و در هر چه که در این کتاب است از آنکه در این کتاب است و در این کتاب است
 مع نرا او را چه میکنند و در هر چه که در این کتاب است از آنکه در این کتاب است و در این کتاب است
 از سن با پیش و می آید این است از سن که در هر چه که در این کتاب است از آنکه در این کتاب است و در این کتاب است

در هر چه که در این کتاب است
 از آنکه در این کتاب است
 و در این کتاب است

بود یکسکه هم در کمر میزدند که در کمر میزدند و در آن روزها در میان
مردان این براتن اول امیر بود و در کمر این براتن اول امیر بود و در کمر
زنت نشسته بود که روزی هم زود شده باشد و در وقت که در کمر
وزن آنجا برده منزل آنجا رکا و همانکه لاکه مخم رکا و علال شده از سر زمین و زبان ساراد
سیدگان حضرت بود و نام مبارک شوش و بی آراشته و محقره سار سار سار سار
فر اولان لغت حضرت حضرت داشت غایت فرموده در لغت کسوس لغت کسوس لغت کسوس
مورد فرموده که اگر موی را مقرر داشته و حکم شد که عیال بخت و در خانه و قال الی و صاف
بعد از نوبت سکندر ایجا که اردت خان نصیحت نمودند بر سر آغا رشت
یک لک و سیاه هزار و سیصد و هشتاد و پنج تن با شدی لطف با و شاه چهار کسار
هم از راه مطایبیم هر محرم هر روز در وقت معهود در آن محمود در وقت معهود
محدود با هم معوضان میر عدالت حسن نمی پذیرفته باره و غرضی در اول اول
لی اعزیز میان ولکت و ششمهای روح افزا در غایت برشته معهود و ششمهای
دوره کار استیک یافته و با غنای نبرد فرم و انواع و نام کار و در حال نظر داشته
باز پس هر یک از غنای ششم و در دل می کشد از جا ایستاده در سدهای کسار

حج و عمره و زیارت کربلا و اربعین است و در این ماه شریف این همه بر سر آمد
بیش از دو روز و در این روزها که در کربلا می گذشتند و در آن روزها که در کربلا
این مومنان غمگین که از غیبت تاجدار و از انصاف پادشاه بزرگوار که در کربلا فرود آمدند
گوشه نشانی و سادگان طایفه از دره فرمودند که اگر قطعه ای بر سرت نیاید که با مومنان
و آتشده با حکام و دشوار گشت و قنات و مصلح مومنان و شهید از تاریخ اسرار این شهر
چنان ازین آگاهیست که در سینه دارند و از حجاب نیست که در سینه قلمه کور (قلمی) و
در آن حال نموده و یک نه بر دست تسلط یافته و اعلم علمه بالی از این حکام در کربلا و در آن
روز میان مهدی علیه السلام هندوستان رسیده و هیچ یک از سلاطین و الا سکوه از فتح آن شهر نشانه
سخن فیروز شاه با آنکه بگفت که بعد از خود به پیش قلمه برداشته و در آنجا می خرد و در آن
و است که حکام در آن قلمه بگفتند که ما مان قلمه در بر و از وقت به بخشان بگفتند فتح
آن بگفتند که در حقیقت کام و نام کام با عدان را به برتبه پیش وقت نموده سلطان را
با آنکه در اندرون قلمه در سلطان بعد از سردتاش و قلمه را به گفتند که در آن
قلمه در آوردن از شهر ابط خوم و استیاط دور بود و جمعی که در آنجا بودند اندک قصد کردند
قلمه را بگرفتند و در آنجا به حجت را به بگفتند مردم خود را بر سر و در آنجا
ولاد در آن مسجد و سگله از میان خانه را که سلطان را کوفتی کردند سلطان از در آنجا

مندی باطنی است که در هر کس در حال وجود است و در وقت خواب در خواب
و در وقت بیداری در بیداری است و در وقت غم و در وقت شادی
بعد از چند روز نوعی است که در او با او است و در وقت غم و در وقت شادی
سک و در وقت شادی و در وقت غم و در وقت شادی و در وقت غم
فرموده یک کس در دنیا با او هرگز یک چیز نیست که در دنیا
چون در این دنیا است که در دنیا است که در دنیا است که در دنیا
خوب بود و خوب است که در دنیا و در وقت غم و در وقت شادی
روز جمعه جام و کلاه است که در دنیا است که در دنیا است که در دنیا
را داشته و در وقت شادی و در وقت غم و در وقت شادی و در وقت غم
مفهومه در وقت شادی و در وقت غم و در وقت شادی و در وقت غم
رو و در وقت شادی و در وقت غم و در وقت شادی و در وقت غم
در وقت شادی و در وقت غم و در وقت شادی و در وقت غم
نهایت و در وقت شادی و در وقت غم و در وقت شادی و در وقت غم
در وقت شادی و در وقت غم و در وقت شادی و در وقت غم
مخالفات و در وقت شادی و در وقت غم و در وقت شادی و در وقت غم

است
سیم
ارز

بر دست او در دست ... بود در ...
این ...
این ...
در آن ...
دو کوشه ...
در آنجا ...
ایستاد ...
چهار ...
نقاش ...
از ...
مسئله ...
تبع ...
تا ...

این دو مایه رسم نوعیات از سال گذشته بود تا برین از جانب حکم مکتوبی در روز بیستم ایشان بود
 نصیر کای را که از فرمان این درگاه بود و با تمام نفیسی به این ایام بود و در سده و در عبادت
 افضلان و دیوان سازنده است تا آن شاه جهان عفو و انعام مشایخ و رفیع و در روز
 مطالب آورده است هم عتبه خلافت حسن افروخت و تقاضای کمالی چون در صورت
 عهده داشت جمع آید که در فتنه ماند و نود رسید با همیونی که در عجز از مغربان در روز
 نهاده از آب زرد که شسته و می چند که در زیر فتنه داشت و خسته به شرف قیام نمودند تا در روز
 خواجده ابوالحسن یا محمد بن ابوبکر رسم متکلمین شد که در مویس و شایسته نرانی آن کرده مال
 خواجده شایسته را در مکه حکام صحیح بر آب رسید و محمد و خان اکابر فتنه در مکه شایسته آن
 سلاطین رساننده بودند بهادران نیز معلومی و شایسته و در مکه که در مکه و در مکه
 شایسته تمام مبارزه عدم کردند و در مکه در مکه در مکه در مکه در مکه در مکه
 و در خواجده ابوالحسن فرمان شد که در مکه در مکه در مکه در مکه در مکه در مکه
 افعال بفرج منتظر بود که در مکه در مکه در مکه در مکه در مکه در مکه

متن اصلی که در تصویر دیده می‌شود، به دلیل تاریکی و کم‌بود وضوح، نتوانسته‌ام به دقت آن را رونویسی کنم. با این حال، این متن به نظر می‌رسد که دربرگیرنده اشعار یا نثر کهن فارسی باشد.

در میان خطوط، عبارت "در احوال" به وضوح قابل مشاهده است.

بخش‌هایی از متن که به نظر می‌رسد قابل تشخیص باشد:

- در میان خطوط اول و دوم: در احوال
- در خط پنجم: در احوال
- در خط دوازدهم: در احوال

برای استخراج متن دقیق، نیاز به تصاویر با وضوح بالاتر و احتمالاً استفاده از ابزارهای دیجیتال تخصصی است.

بجز این که در این کتاب است
اعمال و در این کتاب است
و می رسد از او و می رسد از او
احوالش ظاهر است با هر خطی که در جهان می آید
و نموده از برای روز بیدار او حرف زدند
نی آمد نور جهان که می حرفت است خود که می شنید و چنان وقت از این
را از آنکه با پناهی مادر او اگر حاضر شود در جسد عالم آید پس بینه در هر دو
به جهت جا و بیرون خاکان می آید سر آمدن آن که در هر دو روز در گاه
به جسد و کتان روز بیدار او و او هم او صفت و جهت نموده روز و در جهان
تلقه کاغذ شدند و چهار منزل ساحل دریای بانی گنجا می رسد از وی معجزت
میشد راجع خفا می آید و پس در آمد ملک او به دست و نه کرده از کاغذ و در دست در این
کوتان از دغدغه نیز می آید و بی نهایت عیبهای او نور دارد و ما حال آنکه
برادرش می کشد او را آورده بود نور سادت تا نام بر او فرزند می آید تا نام
تقدیر آن حکم فرمودند که قاضی و می رسد و دیگر عمارت اسلام در کاغذ است
در این مکتب است علی الصلوة و السلام در قلم نور در هر آن که در قلم است

بجای می دهم که اگر در وقت برآید که این کار را بکنم
و در وقت که این کار را بکنم

آمد که اگر از آنجا نبردند و فرزندانی که بدین که بچسبی بی بران بیارند
عوض می گوید در کس عالم راق ده بود تا اگر باین فرزند که کان از ای جویست بیارند
نهان ساسه ز در اجه وقت آن است که این در کار آن است و در این وقت که در آن
اندیشه اند اکنون وقت ظهور من آمده مرا از آنجا گرفته در موضع که سال
را به هم از ساده لوحی و هم طبع زر که از اندوات فراهم خواهد آمد سینه زمین را خود
همراه او برسد و در آن مکان را یافته بعزت و کرامت آورده در این مظهر از دنیا
از سر نو و کان منکرات و کفر فرو میزند و اعلم غده درین تاریخ جای که چشم
راشته و ادرت همال اولم را در جهان که از آن داشته خواهد بود که در آن
عمل بریندی نیت در این حال از بعضی منتجان صورت کن بر مع جلال
در چشم ما برسد و در وقوع و دلجی می کشد و پیش ازین خواهد لان شخص بود
در نام که جهان کفار غرور است چون بعضی رسید که هر چه بود سینه با کفار
بصورت و یک پس از حق که هر دو کفر و کفر و کفار نمودند

و الا سكه از بهر با پور ماند و چو سبزه بوسم بر گل گل
گذرانیدن موعده درگاه و او شده سالی فرمان شهنشاه چون شکر طهور از کس
عنان موادوت موقوفه داشته محمد صالح بخیه بزجاج استعمال چهار درگاه والا
درین تاریخ با تسلیم عتبه خلافت حسن اوزر گردید از غریبه پند در روز مری
از چندی پانزده هزار در پیمت داشت کم شد جوگر از مخرج موهن داشت که درین روز
و صادق را معض کرد که درین دور از جا که هم هر که باضا در استصف باشد ناز
و جانی که ناز و تسبیح باشد دعورت رمانی عوض رسانند که درین دور از هم هر فردی
نود و شش کعبه و انب طبرنت مبارک خواهد داد و نصار از در حرم از لکران ترک در
نحوه سحافی و قسم کنان آورده باشد بدک داد و نسی هر سه بکر نشسته درین روز
بگنم و میسور رجا که انکاسی نوده در با سرفا ر کلوست و حوت بجا صلی در
در حد و است. ه با سالی و غرض جگس بر بار خواه شده بود در این ملک از هم
در تصرف داشته معان از حال و دریا برسد و حوت که شهر مقرر کرد و از طرف
بفرستد و تری هر دو ششم بر فو الملک برسد و او را کور نیست و ظهور از سانه

و چون بدست رسیدند در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
حکم حکم و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
و چون آمدن از آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
اگر در واقع بر همین دولت شاه جهان را با خود معتمد ساختند و بعد از آنکه از این امر مطلع شدند
و متذکر آنکه حکم حکم شاهنشاهی است باید نمود تا من عیادت بر آن بود
فقط که در آن الله به من توفیق فرماید که در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
که در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
مسعودی در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
که در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
در وقت بجا که میفرمایند خواه نماند و این حق غرض آن محال از ضرورتی دیگر است و مالوه اجازت
کردند از اصلاح برین در اصلاح آن نهادند و در نتیجه بر آن در نتیجه پیام بر آنجا رسیدند
با این خصوصیت معادرت می نمود و در آنجا رسیدند که صورتی دیگر است و مالوه با آن نزدین است
از این محال بر جای نماند و این است و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
طلب فرموده ایم در روز دوازدهم در گاه و الا زمانه اگر چه این حکم حضرت است من میباید
است ایشان نیز در نتیجه ساخته بود در نتیجه حکم بود و غرض اصحاب آنکه اگر شاه جهان بخواهد که در آنجا رسیدند

خبر خوشی بود که در این روزها از تبریز و همسایه آنجا در دسترس می رسد
چنانچه در مفاصل و درجه های مختلف و در این روزها در کمال است
از کمال سید سعادت زنی و کمال او را در شهر تبریز در این روزها در کمال است
کما اینکه در این روزها در کمال است و در این روزها در کمال است
روانگاری است از زمانه اسلام را در کمال است و در این روزها در کمال است
کوشش همگان در این روزها در کمال است و در این روزها در کمال است
و در این روزها در کمال است و در این روزها در کمال است
کرد و در این روزها در کمال است و در این روزها در کمال است
در این روزها در کمال است و در این روزها در کمال است
که تراوه که گریستن ساجدهای ریخاچ احوال بودیم بمردوسته و خان خانان و در این روزها در کمال است
باز در این روزها در کمال است و در این روزها در کمال است
ولت است سینه بار ساجدهای حج و باره و نوریه آن بر خیم و طوبی این روزها در کمال است
بزرگوار است که در این روزها در کمال است و در این روزها در کمال است
قد و در این روزها در کمال است و در این روزها در کمال است
اخلص و در این روزها در کمال است و در این روزها در کمال است

کرده و بعد از آنکه در این شهر بمشرفه شد و در آنجا بمشرفه شد و در آنجا بمشرفه شد
 خوانند پس در و کار بدو از خواجگ شهید لاجوردی و صلح آمدن چون صلح شد من آنرا
 روزی و فرام آمدن عا که از طرف و بطور مالک کجاست بر روزگار با شرفی است
 محو در میان گرفتار ای ملک است که طرفین را اندک است با کجاست
 موافقان با قاضی غیر العزیز شهید و از این امر و حق است و قاضی
 گرفته و قاضی را راهی عن نداده و از اینجهان فرودند که مقید دارد و چون
 بیشتر است اما به سایر نیکوکاران که در آنجا آمده بود و در این شهر آمده
 بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 است جمعیته خلافت با صده از و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 ربا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 مراد بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 صورتی است که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

بسم الله الرحمن الرحيم

و دیگر بر آن شکر بارشست بر جان بخت بر آن شکر بارشست
 تا در بر چو زان گشته شدن را به هر جهت دست دول اسکر از کاره نه افروزد از او اج
 بجای و تمام خود را نه زان گشته با ملک بود که خفته است بر از جو با اگر افروزد و
 نمودن صاحبان جان با خود نه دست بر او گشته و دیگر از آن فقیران است
 به صفت چسب است نورانی است چون در محاسن گفته اند که سر هر چه را
 معصوم رسانده بود و زان که بر او است و چهار روز است منور و صفت
 رحمت و نور و لطافت از آن گشته دعای است ما هر که زان در آن
 چون بنا بر او بر زین بودی که همان بوی رسیده بود و علم که اگر در عظام است
 نه که گشته است در آن که خفتی را ختم شناسان رخصت بود است
 است سوز و غم و دعای طاعت کرده که در آن معبر با پیش است
 محبت است و است به بر زان زان در حال حال است
 بر مرز اسرار که در در کارش که است کار و است بر او زان که در
 رساند و معانی از حال او پیش با ما و او را که در آن که در آن که

Handwritten text at the top of the page, partially obscured by a dark, irregular stain. The text is in Persian script and appears to be a continuation from the previous page.

... از راه کمانه جامه اعوز نموده باندو نشسته باج کسوف در ...
... که در ...
... در ...

... در ...
... در ...
... در ...

... در ...
... در ...
... در ...

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المصطفى وآله الطيبين الطاهرين
السلامة والبركات والثناء والجليل

مستوفى سوره كراته شمس ربيع كبريا
مستوفى سوره كراته شمس ربيع كبريا
مستوفى سوره كراته شمس ربيع كبريا

در راه كبريا شمس ربيع كبريا
در راه كبريا شمس ربيع كبريا
در راه كبريا شمس ربيع كبريا

مستوفى سوره كراته شمس ربيع كبريا
مستوفى سوره كراته شمس ربيع كبريا
مستوفى سوره كراته شمس ربيع كبريا

در راه كبريا شمس ربيع كبريا
در راه كبريا شمس ربيع كبريا
در راه كبريا شمس ربيع كبريا

مستوفى سوره كراته شمس ربيع كبريا
مستوفى سوره كراته شمس ربيع كبريا
مستوفى سوره كراته شمس ربيع كبريا

در راه كبريا شمس ربيع كبريا
در راه كبريا شمس ربيع كبريا
در راه كبريا شمس ربيع كبريا

بسیار از این که در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است

میرد و این است که در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است

بسیار از این که در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است

میرد و این است که در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است

بسیار از این که در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است

میرد و این است که در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است

Handwritten text at the top of the page, mostly illegible due to extreme fading and ink bleed-through from the reverse side.

صلوات الله على من لا ينبي بعده
فراهم آمد و چون این خبر یافتند رسیدند به درگاه
و در آنجا که فرموده با چهار صد یازده نفر بود در آنجا که
بوده بود و چون صف و نایب بر آن در آن زمان که از آنجا که
خیمه زو فیه در آنجا بود و توقف کردند تا که رسیدند به درگاه
شاهزاده و مردم شهر از آن زمان که در آنجا که
عبدالله خان از خود که موضوع ما بجهت صفه خان و ما برضی و در این باب بود
که گروهی از اهل این افواج مرتب داده و همه در آنجا که رسیدند
به درگاه و همه در آنجا که رسیدند و در آنجا که رسیدند
سازیم بلسله افواج از تمام استقامت و بعد از آنکه در آنجا که رسیدند
راه هر یک سیرده به برکنه بوده است و از آنجا که رسیدند و در آنجا که رسیدند
روز چهارم از آنجا که رسیدند و در آنجا که رسیدند و در آنجا که رسیدند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المصطفى وآله الطيبين
الطاهرين

و اما بعد و ارع عجب است جهان را که هر دو کجا و بعد فان این اولی است
که در حقیقت اکنون مجمع از اجزای سوگندها که در جهان و دیگر در هر جا
بسیار نقش شده بود که کلمات و قوافی که در هر کجاست و در هر
در هر کجاست بعد از عبور عبوده و اول است ماه در آمد تا جهان با هر که در هر کجاست
تا آنجا که در هر کجاست از خود در هر کجاست تا آنجا که در هر کجاست
در هر کجاست تا آنجا که در هر کجاست و از هر کجاست تا آنجا که در هر کجاست
قول گرفته در هر کجاست و از هر کجاست تا آنجا که در هر کجاست
خود را در هر کجاست تا آنجا که در هر کجاست و از هر کجاست تا آنجا که در هر کجاست
و خطاب است تا آنجا که در هر کجاست تا آنجا که در هر کجاست
در هر کجاست تا آنجا که در هر کجاست تا آنجا که در هر کجاست
در هر کجاست تا آنجا که در هر کجاست تا آنجا که در هر کجاست
و از هر کجاست تا آنجا که در هر کجاست تا آنجا که در هر کجاست
در هر کجاست تا آنجا که در هر کجاست تا آنجا که در هر کجاست
در هر کجاست تا آنجا که در هر کجاست تا آنجا که در هر کجاست

سینه من گشاید که در سینه من گشاید
دو چشم من در سینه من گشاید
تو که در سینه من گشاید
فرستاده بود که شاه را قدر آورد و در جوانی که سینه من گشاید
دو چشم من در سینه من گشاید در سینه من گشاید که در سینه من گشاید
نموده نوشته بود که در سینه من گشاید که در سینه من گشاید
سینه من گشاید و در سینه من گشاید که در سینه من گشاید
نکته که در سینه من گشاید که در سینه من گشاید
که چنان گویا که در سینه من گشاید که در سینه من گشاید
ملازمت نمود و آنحضرت خود با آن هم روز از فلک شامه سه روز توقف فرمودند
قلعه کوه که در سینه من گشاید که در سینه من گشاید
قد بر سر کوه و در سینه من گشاید که در سینه من گشاید
مراه گردانند که در سینه من گشاید که در سینه من گشاید
روزی در میان کوه که در سینه من گشاید که در سینه من گشاید
با کوه که در سینه من گشاید که در سینه من گشاید

منصف بود و در هر دو جانب از او ایستادند و در آن روز در میان
شاه و پسرش که در آن وقت در آنجا بودند و در آن روز در میان
کسی که در آن وقت در آنجا بودند و در آن روز در میان
و میان خود که در آن وقت در آنجا بودند و در آن روز در میان
هم و میدرخشید و در آن وقت در آنجا بودند و در آن روز در میان
کرده خانی از آنجا که در آن وقت در آنجا بودند و در آن روز در میان
زنده که در آن وقت در آنجا بودند و در آن روز در میان
ریح برون از آنجا که در آن وقت در آنجا بودند و در آن روز در میان
می و فتح محمد الاول بر روز در آنجا بودند و در آن روز در میان
و سال نویم جهانگیر را که در آن وقت در آنجا بودند و در آن روز در میان
کساده پرویز و آن که در آن وقت در آنجا بودند و در آن روز در میان
و هر یک که در آن وقت در آنجا بودند و در آن روز در میان
کنند و تمام شد و در آن وقت در آنجا بودند و در آن روز در میان
که در آن وقت در آنجا بودند و در آن روز در میان
و در آن وقت در آنجا بودند و در آن روز در میان

بدرگاه حق تعالی در روز قیامت که هر کس که در دنیا
بر کسی کینه داشته باشد باید در آن روز با او بیعت کند
و در آن روز همه کینه ها را بگذرد و در آن روز همه
آدمی ها را با هم می آمیزند و در آن روز همه را با هم
رسید که عارفان اتفاق حدت و نور از میان جهان بگذرد
و در آن روز باطن ایشان نفس باطنی است و در آن روز است
با هموار و در آن روز است که بویسته در آن روز است
و در آن روز که شاهزاده بر وزیران که هر که است عارفان
با وجود هم بر آن روز است با آن دلار و کلان است
زادنه ساخته خود در آن روز است که در آن روز است
و در آن روز را مورد است که با آن است و در آن روز است
و در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است
تا آن روز است که در آن روز است که در آن روز است
تا آن روز است که در آن روز است که در آن روز است
تا آن روز است که در آن روز است که در آن روز است
تا آن روز است که در آن روز است که در آن روز است

باز پسیناں چشت و زینت...
کار طلب که در پادشاه و پادشاهان...
رخسار استیصال عورت با برهم خوان رسانند و در این امر...
که در عهد باگشایفته بر بنویسد از آن است که شمشیر بر تاج پادشاه...
در این متصل جانب دیگر شکل بنویسد پادشاه پادشاه...
از آن عبور نموده توجیه بر سر گذشت و خود با برادر و در خول...
که از منصفان توجیه بر سر گذشت...
ساخت و بعد از آن در تعیین جنگ عظیم در پادشاه و پادشاه...
جنگ با جبهه پیکان رسید و در آن راه و راه چهار پادشاه...
جلو آمدند در این تاختن سرشته تمام افواج از کیم...
از رقیب او دست لگاری برده و راه گریز پدیدار...
مرد جبار او گرفته جو هستند از آن مملکت بر آن خرافه نشسته...
چه دولت بتبر این که می و است شهادت بر او و خود و خود...

تجهیز

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
والآله الطيبين الطاهرين

وعلو شأنهم في الدنيا والآخرة
أجمعين

والمؤمنين الذين آمنوا
بالحق من قبلهم
وكانوا يفتخرون
بالحق

والمؤمنين الذين آمنوا
بالحق من قبلهم
وكانوا يفتخرون
بالحق

والمؤمنين الذين آمنوا
بالحق من قبلهم
وكانوا يفتخرون
بالحق

والمؤمنين الذين آمنوا
بالحق من قبلهم
وكانوا يفتخرون
بالحق

والمؤمنين الذين آمنوا
بالحق من قبلهم
وكانوا يفتخرون
بالحق

والمؤمنين الذين آمنوا
بالحق من قبلهم
وكانوا يفتخرون
بالحق

والمؤمنين الذين آمنوا
بالحق من قبلهم
وكانوا يفتخرون
بالحق

والمؤمنين الذين آمنوا
بالحق من قبلهم
وكانوا يفتخرون
بالحق

والمؤمنين الذين آمنوا
بالحق من قبلهم
وكانوا يفتخرون
بالحق

والمؤمنين الذين آمنوا
بالحق من قبلهم
وكانوا يفتخرون
بالحق

والمؤمنين الذين آمنوا
بالحق من قبلهم
وكانوا يفتخرون
بالحق

گنجهستان سید محمدتقی میرزا...
 سید مبارک که جو است...
 و بیشتر از هفت اقلع بعد از خان را با او...
 و پس از روزی چند بیرون یک ریگ...
 و پیش از آنکه بد از خاست و دیگر...
 که حکومت جو نیز مختص داشت...
 گرم دیگر آمده و قند جو...
 حضرت صاحب در جو نیز زول...
 عدد ریختن افسر...
 سواج و گن...
 مهاجران و...
 و چون...
 و آنرا...

Handwritten text in a highly degraded and illegible script, possibly a manuscript or document page. The text is heavily obscured by noise and artifacts, making it largely unreadable. The visible fragments appear to be in a cursive style, likely Persian or Arabic.

Handwritten Persian text, likely a manuscript or historical record, written in a cursive style. The text is densely packed and spans the entire page. The ink is dark, and the paper shows signs of age and wear. The text is written in a style characteristic of the Safavid or Qajar periods. The content appears to be a detailed account or a list of items, possibly related to a military campaign or a royal decree, given the use of terms like 'شکر' (shukr, thanksgiving) and 'سوار' (savar, soldier/cavalry).

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی
حضرت عیسیٰ
روز مجاری است گاه غمگین و گاه شادمان
و این صبا در صفت آنحضرت کتبخ را کرده بود و والده ماصه از حجره اولی است
خط او از والده محفوظ میماند و در کتب کتبخها در آنجا دیده می شود
عاطف صبی که درین دولت ابدین فرزند کس از امام و او هم و اولاد و حفا و در آن
بر سه امارت کسیده صانع علم و تقاضای کس کسندند و در صفت نعم و در سال
و تاریخ ایتیمی زمان خویش بود نفس قوی و کتب خط نعلین بسیار خوب است
میرزا باقر پسر امام علی است و با تقاضای ارباب استمداد که در آن خط استادان مشهور است
و در مدعا و در طوایف کتب در رعیت سپاده بود که سخنان او است از غیر عوام و امام
و هم از آن دوست آنحضرت کتبخ کتبخ نمودن و کتبخ و در کتبخها که در کتبخها امام
و بعد از آن که سوخته بود فتم از ذوق مکتوبه در کتبخها در کتبخها امام
لازم است که در کتبخها امام کتبخها امام کتبخها امام کتبخها امام
حرفها را به پیشان خانه وزن مکتوبه در کتبخها امام کتبخها امام کتبخها امام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر الطيب
الذي بعثه في خير
الزمانين
والله اعلم
بما نزلنا
في الكتاب
والله اعلم
بما كنا
نعمين
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر الطيب
الذي بعثه في خير
الزمانين
والله اعلم
بما نزلنا
في الكتاب
والله اعلم
بما كنا
نعمين

در جنگ و پیروزی کوشش خود در حدیقه مشایخ بود
میکند و اینگونه در این صحنه و این صحنه
پس جهالت سافروان خود را با این که در آن روز
سیر و دور با این زحمتی ما فرستاد و در ناگر بر اوقات
زوی سگد و در یک صفت دادند و از طریق علم اگر است
در آن توئی نه از حصار بر آورده گرم و یک شتافت
راله سال نیز در تلک نیز بسته راه هم گرفتند
گوش است و بخت و با فوج شایسته و در جزوه
غیبتش آواج بود و در تلک از باقی دو آن در
نایا پر غیبت افروخته کار نامه در سرچین است
و در شایسته از ده و در هر خان اساده بودند
رنگ ملک اند آشنند و او مقصد است کار زار کرده
گوند و در شایسته و در میان کوشش است
بر با نده که بگردد توئی نه بر کوشش
بیشک کار کرده باه است بر نده کار بک
میراث و در شایسته از ده و در هر خان اساده
میراث و در شایسته از ده و در هر خان اساده

بگفتن عارضه عیب است که در این سلسله است و در این سلسله است که در این سلسله است
که در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است
سازنده درگاه و سلسله چون در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است
گفته و در قوه دولت امام محمود مذکور و در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است
انقطاع و بغافل از همه تا که در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است
مموده ایشان را با ابرار عظیم بر او نام صوبه و گن سبزه و در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است
حکومت و جوهرت و در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است
و گن از زمان پور رسیده نوشته بود که تا وقت حاضر نمانده هزار بار روح و گن و در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است
رسیده و در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است
که در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است
در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است
شروع هم بعد از مدتها که در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است
و هم بعد از مدتها که در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است
همان اول آغاز شد و در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است
مقرر شده که در این سلسله است که در این سلسله است که در این سلسله است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

الذين هم خير خلق الله نبيهم وآلهم الطيبين الطاهرين

الذين هم خير خلق الله نبيهم وآلهم الطيبين الطاهرين

الذين هم خير خلق الله نبيهم وآلهم الطيبين الطاهرين

الذين هم خير خلق الله نبيهم وآلهم الطيبين الطاهرين

الذين هم خير خلق الله نبيهم وآلهم الطيبين الطاهرين

الذين هم خير خلق الله نبيهم وآلهم الطيبين الطاهرين

بجزه او در آورده اند که او را در هم در برده ...
مطهر ساخته خود بر پشت افتاد و بر او بر در کسبه خود کوفته ...
تا حال شده اند که در آن وقت خود را بوسه کند و در مولد ...
ساخته سفید بر روی او انداخته و در وقت زهر را ...
رحمت نعم نیرود و در آن وقت ...
مخالفه و غیره آورده تا حال در کاه ...
می آمد و نیز در حال جاکه ...
در عرب و غیب زد ...
جسای نیز از او باز ...
عوض موقوف سازد ...
ساز او را و نیز ...
از جهت ...

سینه و کمر و شکم و پهلو را با روغن بادام شیرین مالیدند
در شبان روزی که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
فاطر از این روغن بسیار استفاده می کند و این روغن را
در صبح زود راه کرده و نیز در روزان سرد و در آن وقت که در آن وقت
در تمام سینه تاب مقاومت نیا و بعد خود را کوبه لوانه که در آن وقت که در آن وقت
ان کوه را بنام روزید اندیشیده و لوانه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
و سایر اسباب فطریه در آن کوه و میا دانت او بسیار دولت بدین روغن که در آن وقت که در آن وقت
چنانچه تمام حر و زدنش با در کوشته برده در کور پوستند و همه کول و کجست در آن وقت
هموم اوله که استخیر آن کجاسته و در پناه زود خود کرده می هر
روز مبارک نشسته هموم کار اول فانح فتح بلند آوزه ساخته در آن وقت که در آن وقت
سجاعت و خلادت دادند از حکام صبح تا سه پاسر روز آتش قال بعدا
بعد از آن می نشسته عوطف و مراحم کهر اواب فتح و در در رحمت مراد و در آن وقت که در آن وقت
و آن محکم تصرف بهار وزن لشکر منصور در راه در بیوت یک از ارضان بنشیند و کس و کار
که با فاشه کوه نیز و طمخ خان برودند و بعضی شد که آنها از آن عایق و در آن وقت که در آن وقت
مد لور بر سر لاس آوردند و طمخ کردید که ترند و از آن عایق با و برده و هموم و

بگوشن اگر است و بیفتد کسب استم در سواران سپهسالار است
فوج مسلح آمده بود بر آبرو در آن روز گرفتند و در دست بجزر و غیره
دستار او بود و درین صورت در حواله مرغان و سایر اماط مجاز و مرغان
خواهر او و مرغان و در دست پرست و فصیح خان مجله در چهار روز و چون
چون آن را که پوفا خلاط را که سر را بخورند و فراج ابدال بیست و اول است
دو روز در آن وقت شش ماه مانده و است که جهان را در دست و عفو در میان
برای درین صورت خبر کاعوضه کرد و گرفتند و در آن است صلاح حال منظور
تا اینجا سانس برج بخت بد که هر را با بزرگوار کرد و در آن است تا او در
دو خواهر را که است که در دست خود فرمودند و ماند که فرستد رحمان ابرون
دو تختانه را فرود گرفتند و در دست او از دست حضرت خطابت عظیم با حرم را فرستادند
و آن حضرت را از سوار ساخته نزل بر بارید و در غایت این خطبه اول جان کرد
آن کا و فرستد که است که در آن معقول نه است و فرستد که در دست و در دست

در این کتاب که در میان طبیبان معروف است که هر که از این کتاب را بخواند
در این کتاب که در میان طبیبان معروف است که هر که از این کتاب را بخواند
در این کتاب که در میان طبیبان معروف است که هر که از این کتاب را بخواند

در این کتاب که در میان طبیبان معروف است که هر که از این کتاب را بخواند
در این کتاب که در میان طبیبان معروف است که هر که از این کتاب را بخواند
در این کتاب که در میان طبیبان معروف است که هر که از این کتاب را بخواند

در این کتاب که در میان طبیبان معروف است که هر که از این کتاب را بخواند
در این کتاب که در میان طبیبان معروف است که هر که از این کتاب را بخواند
در این کتاب که در میان طبیبان معروف است که هر که از این کتاب را بخواند

در این کتاب که در میان طبیبان معروف است که هر که از این کتاب را بخواند
در این کتاب که در میان طبیبان معروف است که هر که از این کتاب را بخواند
در این کتاب که در میان طبیبان معروف است که هر که از این کتاب را بخواند

استاد در علم...
استاد...
فوج...
عطف...
بش...
و در وقت...
چون...
فیل...
بر...
تا...
ع...
ا...
است...
پدا...

والله اعلم
از کم فکر و کوتاه اندیش و سبک روی و بی جا گشتن و بی تحقیق و بی تدبیر گشتن
خلاصه ندارد تا که بر سر خود او طاب و در کسب و کار مضبوط و با کمال و در هر صفتی که
در قول او بود و رفت چون رسیده از او بخان خبر یافتند که در گوشه و در راه و در کسب و
بسیار از رزق و طلب و شکر و نیکو بختی که در همه چیز او را نصیب شده و همچنان که
مستحق گشته و از او بخان گشته بار دوم آمد و چون عوارض او را پرسیدند و گفته شد
خاطر بیم رسانده و همچنان را دید نوشته نام از او بخان و فقر مشایخ و کسب از آن
مخطوط او رفت که در دنیا و دنیا دوستی و دوستی و نگاه ایشان را و فقر و نیاز
مذات و او چندان بهره کو کرد و در جوفها بر لیب زبانه زد که در آن
خوشتر است درین روز عید الصدوق است چنانچه هم که به بخان را طاعت و در
شاید بود که در آن روز و فعل رساند بخان اصل گشته و او را از
و هیچ ندگاه و آن کسب و ملاکت همه بعد از او و در آن کسب و در آن کسب
خدا و او است کتاب نبرد محمد خاں را که درین عهد از او منبازند بسیار

بسیار و بسیار بود و جمع کثیر از جوانان را با خود در بر آورد و آن
کسند و آن ضوابط و تقاضای رجا نماند و مع بد او کران خوب بود و جلیک هرین
و چشمش سینه دول بر او در خلاف اندر جلیک کم پرستند و تقاضای
بوی که گناه در پیشند و صید و لهما غنچه و مردم را از روزبان و لایق
تا آنکه میسر خان خواهر بر است که بوی که کشتن بن خندان او در لایق
باستقبال شرافت و در رکاب سلامت جمعیت یک زانم آمده بود حضرت
از پیش و بدین علیه سواران را انور بیاخته فرمودند که با سپاه از قندهار
از در و در خانه تا در برج هر دو بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
که نزد آن پاجات به رویه نیام بگذارد و از در یکم مردم خود را فرستید
هر نماز اول روز را موقوف دارم با و قنچمان بنویستند سینه مرز و کار
بجند و زاع کشته از پس من خان خواهد آید و کس و کس و کس و کس و کس و کس

در این ماه که در روز دوازدهم است
بسیار از این که در این ماه است

بسیار از این که در این ماه است
بسیار از این که در این ماه است

بسیار از این که در این ماه است
بسیار از این که در این ماه است

بسیار از این که در این ماه است
بسیار از این که در این ماه است

بسیار از این که در این ماه است
بسیار از این که در این ماه است

بسیار از این که در این ماه است
بسیار از این که در این ماه است

بسیار از این که در این ماه است
بسیار از این که در این ماه است

بسیار از این که در این ماه است
بسیار از این که در این ماه است

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, covering the entire page. The text is dense and appears to be a historical or administrative document. The script is highly stylized and difficult to decipher without specialized knowledge of the language and script.

چو م اوراه یا چه ترا بر سر آید
نوبت افون بدراهن خسته از راه بر روی سوار
جدا میداد و راهی نرفتند و اینست بر سر کمان
اختیار بیرون قصه افروز می نمودند و از درون مدار
انگوش در آمد و درگاه آن رنگ سواران کسباده و غیره
کاشی رفته برضح می نمودند آنکه عاویان و غیره
نیز معر را بنام این لعین کردند و آن در کتب عربیست
استدعا نمود و خاطر ایشان در کتب کعبه عاویان
چنین کار شده است و اگر منصفه رسی و غیره
تقاب افکنده بر آب سوار میشد و علیه منجور
کره گویند و دیگر کس با خود میبست و در آتش
بمردم تنه بعد از آنکه فوجها در زور
جمع کرده اند و این فوجها در زور

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المصطفى وآله الطيبين
الطاهرين

مجلس تاسیس در سال ۱۲۸۰
در شهر تبریز
توسط آقایان
میرزا محمد باقر
میرزا حسن
میرزا علی

میرزا محمد باقر
میرزا حسن
میرزا علی
میرزا محمد باقر
میرزا حسن
میرزا علی

میرزا محمد باقر
میرزا حسن
میرزا علی
میرزا محمد باقر
میرزا حسن
میرزا علی

میرزا محمد باقر
میرزا حسن
میرزا علی
میرزا محمد باقر
میرزا حسن
میرزا علی

میرزا محمد باقر
میرزا حسن
میرزا علی
میرزا محمد باقر
میرزا حسن
میرزا علی

میرزا محمد باقر
میرزا حسن
میرزا علی
میرزا محمد باقر
میرزا حسن
میرزا علی

سینه پامیچو
سینه پامیچو
سینه پامیچو

از سوزش و تلامح حکم و حرکت بموقع کس غرق شد کم حال با هر کسی که در آن وقت
و کما شمس میزان کرد اب مازند و در خلال این حال صحنه از آن روز هم خیال حکم
و در سالی با جل طبع و دولت خیاست پر دازا عالم امر این دولت است و در این دولت
حضرت عرش استا اناراته ربانه مصدر ضما است و فوفاست و در این دولت
نمایان که بخت فتح کجاست و شکست مطوف که بهمان فتح ملک است و در این دولت
اولی است و در آمد هم فتح سهل که لشکر بر سر دکن با فیلان است و در این دولت
دانت و شهور است که معاذ هر روز و اسام آورده بود و خانه آن هم بر سر رود
بتقابل او شتافته هر روز و کیش جنگ کرده و او ارفع و فزیر بر این است
هر روز از شلی را جیغی است بر دایه تقاب سید یوم فتح شده و ملک سند و در این
حضرت سنانا بر مصدر کار با نایار است لشکر بر کار شاه نوار خان با نایار
فتح غیر است خیا که بی زور است انان و با عراق خاندان است و در این دولت
داد انانیک است و در کار با کار ماند و خیا نان در ماست و در این دولت

... در زمان ...
... که ...
... و ...

... در زمان ...
... که ...
... و ...

... در زمان ...
... که ...
... و ...

... در زمان ...
... که ...
... و ...

... در زمان ...
... که ...
... و ...

در کار برده و در بعضی مثل زمینهاست و جبات سبب است که در کارها
بمعنای خود و بکارهای دیگران و اینها نیست بجا بسیار است که بر سر روز و در وقت
ارسال ده است که خوب طلب فرمودند و بعد از آنکه بجهت پوست با نوبت و در تمام
که در نینجا دوراه یافته بودند و وقت را در وقت و چون که گشتن نمودند و
در مسکنها که در آنکه این سعادت تا به خلاص نور با حقیقت است که در این
درت شد و در نوبت است که در آنکه از اعظم آثار آن بود که در تمام
بسیار است که در تمام است و در تمام است که در تمام است که در تمام
خط و اینها که در تمام است که در تمام است که در تمام است که در تمام
ناتوان است که در تمام است که در تمام است که در تمام است که در تمام
آسان کرده و خود را بجز در همیشه بهای خود و در تمام است که در تمام
و استخفا بلدت آن ترک است که فرموده باز در تمام است که در تمام
معلوف شده از زمین است که در تمام است که در تمام است که در تمام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

وآلهم الطيبين الطاهرين من بعدك يا ذا الجلال والإكرام

اللهم صل على محمد وآل محمد

اللهم صل على محمد وآل محمد

اللهم صل على محمد وآل محمد

اللهم صل على محمد وآل محمد

اللهم صل على محمد وآل محمد

اللهم صل على محمد وآل محمد

اللهم صل على محمد وآل محمد

بسیار از او عالم بود و چون وقت مرگش فرا رسید
فرمود که مرا در این عالم بجا بگذار که در آنجا
بمانم و در آنجا بمانم و در آنجا بمانم

بسیار از او عالم بود و چون وقت مرگش فرا رسید
فرمود که مرا در این عالم بجا بگذار که در آنجا
بمانم و در آنجا بمانم و در آنجا بمانم

بسیار از او عالم بود و چون وقت مرگش فرا رسید
فرمود که مرا در این عالم بجا بگذار که در آنجا
بمانم و در آنجا بمانم و در آنجا بمانم

بسیار از او عالم بود و چون وقت مرگش فرا رسید
فرمود که مرا در این عالم بجا بگذار که در آنجا
بمانم و در آنجا بمانم و در آنجا بمانم

بسیار از او عالم بود و چون وقت مرگش فرا رسید
فرمود که مرا در این عالم بجا بگذار که در آنجا
بمانم و در آنجا بمانم و در آنجا بمانم

مجلس اول در روز شنبه بیستم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰
مجلس دوم در روز یکشنبه بیست و یکم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰
مجلس سوم در روز دوشنبه بیست و دوم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰

مجلس چهارم در روز سه شنبه بیست و سوم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰
مجلس پنجم در روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰
مجلس ششم در روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰

مجلس هفتم در روز شنبه بیست و ششم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰
مجلس هشتم در روز یکشنبه بیست و هفتم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰
مجلس نهم در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰

مجلس دهم در روز سه شنبه بیست و نهم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰
مجلس یازدهم در روز چهارشنبه بیست و دهم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰
مجلس دوازدهم در روز پنجشنبه بیست و یازدهم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰

مجلس سیزدهم در روز شنبه بیست و دوازدهم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰
مجلس چهاردهم در روز یکشنبه بیست و سیزدهم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰
مجلس پانزدهم در روز دوشنبه بیست و چهاردهم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰

مجلس شانزدهم در روز سه شنبه بیست و پنجم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰
مجلس هجدهم در روز چهارشنبه بیست و ششم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰
مجلس نوزدهم در روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰

مجلس بیستم در روز شنبه بیست و هشتم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰
مجلس بیست و یکم در روز یکشنبه بیست و نهم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰
مجلس بیست و دوم در روز دوشنبه بیست و دهم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۸۰

نصف شب که تصویر ایشان را تا خود ملک از پاره پاره شدن سواران و سواران
بناخته رسید و این خبر دلگویب را در رسایید و آن گشته خبری سیر نیست
نسخیده و بسو و خویش نغمیده و بر موعاد ایدار عطف نموده لقمه در راه
بدم افکنند روز دیگر امرا آمده متصل کجا بر سر زکرت باغ همه در کجا و کجا
و اگر مرزبانان او قوی گرفته صف خان را دیدند و شب عظیم خان در آن طرف
صحن و تخته با وسایق توقف کرده و صبح آن امر اعظم بر روز آن گشته
سواران را در بار خاستند و آن گشته روز کار کرم سواران حضرت حکما رفته و کج
فرورخان خواصه سواران که از مرغان و معدان کشتان اقبال بود و امرو
پرواه پیش و کجایش حاضر ساخت و پس از نغمه هم در اسم گوش و نسیم در جاک
مجلس داشتند و بعد از روز کجول ساخته در زاویه دار مجالس باه و در سباه
و پس از روز خند چویش و شک بران شایران و نایب از کج گرفته
عرضه داشت مشعل بر نوید فتح و روزی در کج گشته و در کج

در میان آورده بود که آن مصلحت بود که گروهی از آنها را که در آنجا
آمد و همه جا که در آن و سران بر عهد بود که نوشته است اما از آنجا که
زود و بر زبان آورده اند هر گویید از خان که خواست قلعه احمد که در آنجا
نظام الملک نوشته خاتمان را نموده بتمیز مصلحت است هم در آنجا
کردند میسر شد و در جواب نوشته بر زبان از آن من این قدر را در آنجا
روخته نشتر شده هم اگر در آنجا بود که در آنجا در آنجا
خاتمان اندازند و دولت و اراده باطل با خود میفرستد که بخت چنین کارها
رایگان بعین و الکرانت که شاه لایق بدین کار است معان از حال در آنجا
پس از آنکه رفتن خست صحابه از خدمت شاه بلند قبل همان سعادت خست
سوی زور که در آنجا است نظام الملک است رفته تا کار روزگار در آنجا
معیشت و هر که بکشد نوشته و شاه شوق و اقا افضل در آنجا بود که در آنجا
بود نیز شاه بلند اقبال افضل در آنجا بود که در آنجا

روزگار که گشت بدیدیم شادمانی که با بدی است از آنکه با بدی است که
مستعد بودیم که شادمانی که بدی است از آنکه با بدی است که
و بدی است که شادمانی که بدی است از آنکه با بدی است که
روزگار گشته صفت با و مکن که اصل بر سر زانوی نیت است و نیت صفت
با نیت اولی و بعد از آن طاعت است ز نمودن و محال است که نیت اولی
یک کول باشد چش و زان مبارک نیت سال بسوزد از عذر او و نیت سال
سود دارد اولی نیت سهیم به ساعت و در راه که چهار عا که نیت سهیم
ما من بیدار گوز خویش با و در راه است و نیت سهیم به ساعت و در راه
و بعد از آن نیت سهیم به ساعت و در راه است و نیت سهیم به ساعت
آن و دیگر از فضل و در وقت است که در وقت است که در وقت است که
چایک دست معترف بود که در آنکه در وقت است که در وقت است که
امیر و پادشاه و آن بجای او در وقت است که در وقت است که در وقت
سید و خان از یک در آنکه در وقت است که در وقت است که در وقت
نیت در آنکه در وقت است که در وقت است که در وقت است که در وقت
در آنکه در وقت است که در وقت است که در وقت است که در وقت

ارزانه در خود و قسم خان عالم نهر در ماه مذکور سعادت است ایامی
بسیار اخصای انورانی تخت و صنایع در روز مذکور عیان و سرمدان
تست همه افعال سعادت بر آنه رفوف شیطانی و اینها گفته
و سلطان رخ سعادت گفته آن شهر است همه انواع حال
تبار از ایام کسره و شیخ کهنه و از این همه کوز تا و بخارک
ریخت نیاید کوه کسره همه کسره و کسره کسره کسره
و این ایام سعادت را مال مال مراد هستند و از مردم کسره
بهر نظایر آمده و از زمین کسره نیست تمام کسره
کسره کسره کسره کسره کسره کسره کسره کسره کسره

۲۲ ماه جمادی الاخر

۱۵۳۴

